

جنگ های قرن ۲۱ و ماشین های کشتار



بقیه در صفحه ۹

راستی نمی بینید؟



امیره هس، نویسنده و روزنامه نگار اسرائیل بقیه در صفحه ۱۰

راه انسان بسوی توسعه و رشد : سرمایه داری و یا سوسیالیسم ؟

یونس پارسا بناب بقیه در صفحه ۱۱

پپاده روی خیابان معلم

این گزارش برای تمام کسانی نوشته شده است که دلشان برای انسانها می تپد و...

صفرزاده (تقفی) بقیه در صفحه ۹

* دیدگاه *

جایگاه زنان و اقلیت های مذهبی در قانون انتخابات نظام ولای!

محمد ملکی بقیه در صفحه ۸

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

بقیه در صفحه ۲

رقابت های انتخاباتی و مطالبات مردم

بقیه در صفحه ۳

برگزاری یک انتخابات آزاد تنها

با گذر از نظام حکومتی جمهوری اسلامی میسر است

بقیه در صفحه ۳

در مورد انتخابات

ریاست جمهوری دهم در ایران

صادق افروز بقیه در صفحه ۴

رای اکثریت خاموش

هادی ستار زاده بقیه در صفحه ۵

نمایشی در ده پرده !

نگاهی آماری به سه دهه " انتخابات "

ریاست جمهوری در ایران

آرش کمانگر بقیه در صفحه ۶

در رابطه با نمایش «انتخابات»

ریاست جمهوری در ایران

بیانیه مشترک کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید) بقیه در صفحه ۱۹

به جمهوری اسلامی بخاطر دستگیری فعالین کارگری

در روز جهانی کارگران،

اول ماه مه ۲۰۰۹ در ایران اعتراض کنید!

بقیه در صفحه ۱۹

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

در باره

دهمین دوره

انتخابات ریاست جمهوری

دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری رژیم اسلامی در بیست و دوم خرداد ماه ۱۳۸۸ برگزار خواهد شد. چهار کاندیدای گزین شده ی شورای نگهبان، و طرفداران و جریان‌های مدافع شان، تمامی امکانات و توانشان را بکار گرفته اند تا نتور انتخابات را داغ تر کنند. دامنه و گستردگی تبلیغات نیروهای مدافع هر کاندیدا ؛ با توجه به اختلافات سیاسی جریانات گوناگون حکومتی بر سر چگونگی هدایت کشور برای خروج از وضعیت بحرانی کنونی، بروز گسترده نارضایتی مردم از سیاست های استبداد دینی حاکم بر کشور که در اعتراضات کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان و خلق های تحت ستم تجلی می یابد و با سرکوب خشن حکومتی مواجه می شوند، و شرایط جدید بین المللی که با تغییر سیاست دولت آمریکا در قبال ایران و خاورمیانه بوجود آمده و جمهوری اسلامی را مجبور به اتخاذ موضع در مورد شرایط جدید کرده است، انتخابات دور اخیر را از ویژگی خاصی برخوردار کرده است. همین وضعیت ویژه، این توهم را برای پاره ای از جریانات اپوزیسیون و نیروهای مخالف رژیم بوجود آورده است که گویا دعوت مردم به شرکت در انتخابات، سیاست درست تری است.

جریانات و نیروهای اپوزیسیون که مردم را به شرکت در انتخابات دعوت می کنند، این نکته مهم را به فراموشی سپرده اند که اگر انتخابات ریاست جمهوری در چهارچوب قوانین این رژیم، حتی بدون دست کاری و تقلب انجام گیرد و یکی از چهارکاندیدای به دقت گزین شده ی شورای نگهبان بر کرسی ریاست جمهوری تکیه زند، حد تأثیر گذاری او بر جریانات کشور محدود است. سیستم حکومتی که بر حاکمیت خداگونه ولی فقیه استوار است، به گونه ای سازماندهی شده که قدرت مطلق در دستان ولی فقیه متمرک باشد. اصلی ترین خطوط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و سیاست خارجی توسط دستگاه ولایت تعیین می شود. تمامی دستگاه های نظامی، انتظامی و امنیتی توسط شخص رهبر کنترل و هدایت می شوند. تمامی نهادها و ارگان های زیر نظر رهبر رژیم به هیچ مقام دیگری حساب پس نمی دهند. حتی تلاش های نهادهای هم چون مجلس خبرگان رهبری نیز، که نقش ویژه نظارتی در قانون اساسی برایش در نظر گرفته شده است، توان نظارت بر ارگان ها و نهادهای تحت امر رهبر را ندارد. در واقع در چنین سیستمی، رئیس جمهور، اگرحتی درخط رهبر و تحت امر او نباشد، که در مورد چهار کاندیدای کنونی که به دقت گزین شده اند، چنین احتمالی منتفی است، به قول بهزاد نبوی، می تواند روی تنها بیست درصد قدرت اجرایی، آن هم در عرصه های کاملاً فرعی حساب کند. این وضعیت تنها مختص نهاد ریاست جمهوری نیست. مجلس شورای اسلامی نیز وضعیت بهتری ندارد. بنابراین باید به یاد داشت آن کاندیداهایی که زیر فشار افکار عمومی جامعه و یا برای جمع کردن رأی توده های جان به لب رسیده ی مردم، شعارها و وعده های رنگارنگ می دهند، با کلمات بازی می کنند. مگر می شود در حکومت ایدئولوژیک مبتنی برولایت فقیه از حذف فساد، از نداشتن زندانی سیاسی، از برابر حقوقی زنان با مردان، از رعایت حقوق اقلیت های ملی و مذهبی، از پاسخ مثبت دادن به خواست های نسل جوان و ... سخن به میان آورد؟

هر چند دایره تأثیرگذاری رئیس جمهور، به شدت محدود و مشروط به نظر ولی فقیه هست، با این حال، همین حد از اختیارات، برای گرایشات مختلف درون حکومتی از اهمیت زیادی برخوردار است. با آن که حکومت جمهوری اسلامی یک استبداد دینی متکی بر سیستم ولایت فقیه است، با این حال، دیکتاتوری فردی هم چون دیکتاتوری شاهان پهلوی نیست. درست است که جریانات گوناگون سیاسی درون رژیم در حفظ سیستم و پایداری آن با هم همسو و متحد هستند، اما در میان خود اختلافات روشنی دارند. شکل بندی های اصلاح طلب و محافظه کار و یا گرایشات درونی هر کدام از این صف بندی ها، بر پایه اختلافات روشن

سیاسی و منافع ویژه و متفاوت مالی و سهم در قدرت، استوار است. این که کدام یک از جریانات درونی رژیم بخش اجرایی و یا مقننه را در اختیار داشته باشد، می تواند سهم بیشتری از این خان یغما ببرد. بی جهت نیست که دوره ی چهارساله ریاست جمهوری احمدی نژاد که بیانگر منافع جریانات نظامی - امنیتی و بویژه سپاه پاسداران در ساختار حکومتی رژیم بود، خشم و نارضایتی گسترده ی دستگاه روحانیت را به دنبال داشت و حتی بخش هایی از جریانات محافظه کار نیز به این نتیجه رسیده اند که تداوم حضور این جریان در قدرت اجرایی، می تواند امکانات و منافع آن ها را اینجا و آن جا به خطر بیندازد. به همین دلیل است که بخش های محافظه کار از این که اصلاح طلبان بتوانند وارد سیستم اجرایی قدرت شوند، منافع خود را در خطر می بینند. از این رو برای تنظیم رابطه درونی قدرت میان بخش های گوناگون رژیم، انتخابات به عنوان یک وسیله مشکل گشا در ساختار قدرت رژیم تعبیه شده است. به دیگر سخن، انتخابات در سیستم حکومتی استبداد دینی ایران، نه ابزاری برای بیان آرای مردم و انتخاب آزادانه و دمکراتیک آن ها، بلکه وسیله ای برای تنظیم رابطه میان جریانات گوناگون درون حکومتی است.

کارکرد انتخابات در جمهوری اسلامی، تنها به تعیین توازن قوای میان بخش های گوناگون حکومتی خلاصه نمی شود. حکومت اسلامی به مثابه یک حکومت ناهمخوان با مقتضیات زمانه و دارای سیستم عقب مانده و عصر حجری، برای این که خود را سیستمی روزآمد و مردمی نشان دهد، به چنین ابزاری احتیاج دارد. به این دلیل انتخابات و آرای مردم، وسیله ای می شود برای مشروعیت بخشیدن به حکومتی که اساس آن بر ولایت مطلقه فقیه و صغیر دانستن توده مردم استوار است. تلاش گسترده جریانات گوناگون در داغ کردن نتور انتخابات و بکارگیری شیوه های مدرن و امروزی برای بسیج هر چه بیشتر مردم، برای استفاده هر چه بیشتر از این وجه از اصل انتخابات است. یعنی اصل مشروعیت بخشیدن به رژیمی ضد مردمی و متحجر. از این رو شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی، و ریختن رأی به صندوق های این رژیم، رأی ای است که به این رژیم مشروعیت می بخشد. عدم شرکت و بی اعتنایی به انتخابات کنترل شده، مشروط و غیردمکراتیک، وقتی به شکل گسترده و توده ای صورت گیرد، پایه های تسلط رژیم را نشانه خواهد رفت. آن بخش از نیروهای اپوزیسیون که مردم را به شرکت در انتخابات دعوت می کنند و این امید را تبلیغ می کنند که یک رئیس جمهور دیگر، می تواند شرایط قابل تحمل تری را ایجاد کند، از این نکته غافل هستند که در تمامی سی سال حکومت اسلامی، مردم با جنبش های توده ای خود، با اقدامات اعتراضی خود و با فشارهای گسترده و خارج از سیستمی خود توانسته اند رژیم را اینجا و آن جا به عقب نشینی وادارند. اگر جنبش گسترده ی کارگران نبود، وضعیت کارگران کشور از وضعیت کنونی نیز اسف بارتر شده بود، اگر جنبش گسترده زنان و مقاومت پیگیر و بی نظیرشان نبود، امروز قوانین صدرصد طالبانی در حق زنان اجرا می شد، اگر امروز هر یک از کاندیداها تلاش می کند که خود را به دروغ، مدافع حقوق زنان نشان دهد، این از فشار گسترده ای است که جنبش زنان از بیرون بر دستگاه حکومتی وارد می سازد. اگر کاندیداها مدام به سراغ دانشجویان می روند و تلاش می کنند از آن ها دلجویی کنند و به آنها وعده های دروغین می دهند، به دلیل مبارزه پیگیر جنبش دانشجویی است. و اگر مسئله ی ملیت ها مدام مطرح می شود، به دلیل آن است که مبارزه خلق های ساکن کشور برای رهایی ازستم دوگانه، هیچ گاه به فراموشی سپرده نشده است. بنابراین تغییری که در کشور ایجاد شده و یا می شود، محصول جابجایی نیروها و افراد در درون دستگاه حکومتی نبوده و نیست، بلکه این قدرت جنبش مردمی بوده است که هر جا که توانسته است قدرت دولتی را به چالش طلبیده و آن را به عقب نشینی های معینی وادار ساخته است.

در شرایطی که بحران گسترده ای، حکومتیان را فرا گرفته است؛ جنبش توده ای بر فشار خود بر حکومت افزوده است و شرایط بین المللی امکان مانور رژیم را محدود کرده است، شرکت در انتخابات و مشروعیت بخشیدن به آن، اقدام قابل دفاعی نیست. با این همه ضمن تحریم انتخابات، باید از فضا و امکانات فراهم

آمده کنونی در دوره انتخابات، برای طرح شعارهای مردمی و افشای همه جانبه رژیم، و همه جناح های آن، بیشترین بهره برداری را کرد. دامنه ی خواست های توده ای را آنچنان بالا برد که خصلت عوام فریبانه مدعیان تغییرات نیز در فردای انتخابات کاملاً آشکار شود. از این فرصت باید که برای متشکل شدن و هموار کردن راه های پیشروی جنبش های اجتماعی بیشترین بهره را گرفت.

زنده باد آزادی
زنده باد سوسیالیسم
سرتنگون رژیم جمهوری اسلامی

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۴ خرداد ۱۳۸۸

برگزاری یک انتخابات آزاد تنها

با گذر از نظام حکومتی جمهوری اسلامی میسر است

جمهوری اسلامی ایران در کار به راه انداختن "انتخابات" دیگری است. این انتخابات در زمانی صورت می گیرد که حضور، نفوذ و دخالت نیروهای نظامی و امنیتی در ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی همچنان رو به گسترش و افزایش است. نظام حکومتی جمهوری اسلامی بر اصل اعتقادی "ولایت مطلقه فقیه" و آپارتاید جنسی، دینی، قومی، و فرهنگی استوار شده است. این آپارتاید اکثریت قریب به اتفاق شهروندان را "غیرخودی" یعنی، "شهروند درجه دو" اعلام می کند. نظام شریعتمداران ولایتی حاکم بر ایران، در ذات خود، در تضاد با تمامی حقوق مدنی شهروندان، و از جمله حق آزاد انتخاب شدن و انتخاب کردن است.

انتخابات یعنی شرکت آزادانه مردم در تعیین سرنوشت خود. ضمانت اجرای انتخابات، قانون برآمده از اراده مردم و حکومت قانون است. یعنی درست آنچه در استبداد دینی خمینی و در قانون اساسی جمهوری اسلامی با خودسری، تبعیض و بی قانونی جانشین شده و به نفی کامل حاکمیت مردم منجر گردیده است.

در جمهوری اسلامی، مهمترین هدف انتخابات، کسب و احراز مشروعیت است برای نظام. و بنابراین انجام انتخابات، چیزی نیست مگر تانید یکی از کاندیداهای "خودی" که از صافی های آشکار و نهان حاکمیت و نیز نظارت استصوابی گذشته باشند. انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری نیز از این قاعده مستثنی نیست. چنین مراسمی حتی شایسته عنوان "انتخابات" نیست.

ادامه حاکمیت کنونی به تشدید بحران های داخلی، منطقه ای و بین المللی خواهد انجامید. مردم ایران شایسته داشتن نظامی دموکراتیک، انتخابی، عدالت پرور، مستقل و صلح طلب هستند که از اراده آگاهانه و خرد جمعی جامعه شکل ببپذیرد. عملکرد سی ساله جمهوری اسلامی آشکارا نشان داده است که حاکمیت دین مدارانه بهیچوجه قادر نیست حقوق دموکراتیک و خواست های حق طلبانه و عدالت خواهانه انقلاب مردم ایران را برآورده سازد. خروج از بن بست سیاسی - اجتماعی و فرهنگی کنونی تنها با برگزاری یک انتخابات آزاد، با شرکت شهروندانی برخوردار از حقوق شهروندی ممکن می شود. چنین امری، تنها با گذر از نظام حکومتی جمهوری اسلامی میسر است.

نعمت آذر، رسول آذرنوش، احمد آزاد، ابراهیم اوخ، رضا اکرمی، میثاق پارسا، ناصر پاکدامن، منوچهر تقوی بیات، علی حجت، حسن حسام، نسیم خاکسار، اسماعیل

خونی، زهره خیام، هایده درآگاهی، رضا دقتی، حسین دولت آبادی، ناصر رحمانی نژاد، سعید رهنما، حسن زرهی، اکبر سیف، محمد رضا شالگونگی، منصور فرهنگ، شهرام قنبری، هوشنگ کشاورز صدر، رونف کعبی، هدایت متین دفتري، رضا مرزبان، بهروز معظمی، هایده معیثی، اردشیر مهرداد، علی ندیمی، مسعود نقره کار، مهدی یوسفی، فریبا مرزبان

ادامه دارد....

رقابت های انتخاباتی و مطالبات مردم

*در حالی که دولت برای جذب رای به پیش و وسیع کمک های نقدی و جنسی از طریق کمیته امداد رو آورده است، برخی از نامزدهای رقیب در کنار طرح انواع انتقادات از دولت احمدی نژاد به مصادره بخشی از شعارها و مطالبات مردم رو آورده اند.

روشنگری: رقابت های انتخاباتی نامزدهای ریاست جمهوری دهم ادامه دارد و بویژه دو نامزد این انتخابات یعنی میرحسین موسوی و مهدی کروبی هر دو به شدت به تبلیغات رو آورده اند و برای جلب و جذب هر چه بیشتر آرا در کنار طرح انواع انتقادات از دولت احمدی نژاد به مصادره انواع شعارها و طرح انواع مطالبات رو آورده اند. مثلاً کروبی که پیشتر از جا انداختن "حکم حکومتی" از سوی خامنه ای است همین دیروز در مسجد دانشگاه امیرکبیر در جمع دانشجویان وعده داده است که "در دولت من زندانی سیاسی نخواهیم داشت"; و وعده داده است که "آزادی، تعامل و تفاهم وجود داشته باشد و استقلال دانشگاه هم حفظ شود"; آن دیگری یعنی میرحسین موسوی در "همایش ملی زنان..." برنامه ای مشتمل بر پنج هدف و ۴۷ بند در راستای تامین حقوق زنان مطرح کرده و در آن تقریباً هر وعده ای که بخواهید داده است: از "منع و لغو هرگونه سهمیه بندی جنسیتی و بومی گزینی در دانشگاه ها و تمام مقاطع تحصیلی" تا "تحقق حقوق بنیادین کار برای زنان از قبیل آزادی انجمن ها، حمایت از تشکلهای مدنی کار، تساوی مزدها برای زن و مرد در قبال کار هم ارزش و ارتقای شغلی" و حتی "محاسبه ارزش افزوده کار خانگی زنان در تولید ناخالص ملی توسط دولت..."

احمدی نژاد که خود یک پای رقابت هاست، روش آسان تری یافته است و از طریق کمیته امداد به پیش و وسیع کمک های نقدی و جنسی برای خرید رای رو آورده است و دستگاههای تبلیغاتی حامی وی در کنار راه اندازی پروژه های تخریب رقبا، دانما بر دروغ بودن انتقادات نامزدهای رقیب وی تاکید می کنند.

این روش که رقیب احمدی نژاد به طرح وسیع مطالبات لایه های مختلف اجتماعی برای جذب رای رو آورده اند، قبل از هر چیز اهمیت این مطالبات را نشان می دهد و ثابت می کند که جامعه نسبت به این مطالبات بشدت حساس است، آنها را طلب می کند و در جستجوی راهی است که بتواند آنها را محقق کند. این مطالبات اگر اهمیت نداشتند نامزدهای انتخاباتی رژیم ولایت مطلقه فقیه سعی نمی کردند آنها را مصادره کنند و سعی نمی کردند آرای اقل و لایه های اجتماعی ذینفع در اجرای این مطالبات را به سوی خود جلب کنند.

با این حال همانقدر که طرح وسیع این مطالبات از سوی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری اهمیت این مطالبات و میرم بودن آنها را نشان می دهد، بیش از آن روشن است که در رژیم جمهوری اسلامی این رییس جمهور و بخصوص وعده های انتخاباتی نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری نیست که سرنوشت این مطالبات را تعیین می کند. این دستگاه ولایت مطلقه فقیه است که قدرت اصلی را در اتحاد با نظامیان به دست دارد؛ دستگاهی که بدون سرکوب دائم قادر نیست بر سر پا بماند و بنابراین تا هست حقوق زنان سرکوب می شود. زندان ها انباشته از زندانی سیاسی خواهد بود، اعدام ها پایان نخواهد گرفت و هیچ یک از وعده های نامزدهای انتخاباتی متحقق نخواهد شد.

بکلی بی اهمیت است که کروبی وعده دهد که جلوی سرکوب های خیابانی و انواع گشت های سرکوبگر را خواهد گرفت، ذره ای ارزش ندارد که میرحسین موسوی به زنان وعده "محاسبه ارزش افزوده کار خانگی" می دهد، تا زمانی که خود زنان به صورت مستقل برای تحقق همین خواست ها یک فشار نیرومند سیاسی ایجاد نکنند، تا زمانی که یک ائتلاف نیرومند مستقل سیاسی برای آزادی زندانیان سیاسی در جامعه ما شکل نگیرد که آزادی کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی را در صدر کار خود قرار دهد؛ ... یعنی تا زمانی که سرنوشت این مطالبات را قرار باشد رژیمی رقم زند که مقابله با همین مطالبات به جزئی حیاتی از تعریف ماهیت آن تبدیل شده است، هیچ راهی برای تحقق آنها وجود ندارد. این حقیقتی است که در فضای رقابت های انتخاباتی جای چندانی برای طرح نیافته است در حالی که بدون تبلیغ هر چه وسیع تر آن نمی توان با مصادره مطالبات قشرها و لایه های محروم اجتماعی از سوی نامزدهای رژیم ولایت مطلقه فقیه مقابله کرد.

در حقیقت ناگفته روشن است که در انتخابات جاری این نه خود انتخابات که بهره برداری از فرصتی که انتخابات فراهم می آورد اهمیت دارد.

بقیه در صفحه : ۱۹

در مورد انتخابات ریاست جمهوری دهم در ایران

صادق افروز

انتخابات ریاست جمهوری دهم در ماه خرداد امسال برگزار می شود. (دوره ریاست جمهوری در ایران ۴ ساله است). این انتخابات بر خلاف پروسه تعیین ریاست جمهوری در دموکراسی های غربی چون اروپا و آمریکا یک ویژگی مشخص دارد. در دموکراسی نوع جمهوری اسلامی نمایندگان باید از صافی نظارت استصوابی ولایت فقیه بگذرند. نمایندگان نه تنها باید وفاداری خود را به نظام جمهوری اسلامی که همانا اعتقاد به ولایت فقیه به عنوان تصمیم گیرنده نهایی به ثبوت رسانده باشند؛ بلکه پس از گذشت سی سال از عمر این نظام و رشد و گسترش بورژوازی عظیم بوروکراتیک که در تمامی رشته های مهم اقتصادی کشور ریشه دوانده است می بایست خود را به عنوان محافظان چنین سرمایه ای معرفی کنند. چهره های مسلمان و حتی معتقد به ولایت که اهمیت این دومی را درک نکنند از صافی الک به بیرون پرتاب می شوند. اکبر علمی نمونه مشخص چنین پرتاب شدنی بود که علیرغم مسلمان بودن و معتقد به ولایت فقیه بودن شانس ادامه مبارزه انتخاباتی را نیافت.

تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری سراسر خونین و تنگین بوده است. از همان بدو تاسیس در سال ۱۳۵۷ با ایجاد گروه های سیاه فشار مثل حزب الله حمله به گروه های سیاسی آغاز شد. همزمان با تهاجم گروه های حزب اللهی به روزنامه فروش ها و وساطت کتابفروش ها نمایندگان و کاندیدا های احزاب سیاسی مختلف رد صلاحیت می شدند. البته در آغاز نهاد ریاست جمهوری در ایران وجود نداشت و خمینی بازرگان از رهبران نهضت آزادی را به عنوان نخست وزیر مامور تعیین کابینه کرد. پس از تسخیر سفارت آمریکا و استعفای دولت بازرگان، مهدوی کنی مدتی تحت عنوان نخست وزیر کار می کرد. اولین رئیس جمهوری ایران، بنی صدر بود. تا این مقطع، بنی صدر خود را کنار ارتجاعی ترین بخش قدرت حاکمه جا زده بود. به عنوان سوگلی روحانیت در بحث با چپ ها در دانشگاه ها و تلوزیون ظاهر می شد و در مورد اسرار برتری اسلام بر مارکسیسم و علیه بقول خودش ملاتاریا و مضرات اشعه موی زتان سخن سرایی می کرد. مناظره او با فریبرز لسانی از اعضای اتحادیه کمونیست ها در دانشگاه شریف و بایک زهرایی از اعضای کارگران سوسیالیست در تلوزیون در مورد چگونگی برخورد به مشکلات اقتصادی از جمله این مناظرات بود. ولی پس از انتخاب شدن به مقام ریاست جمهوری با بالا گرفتن اختلاف و تنش بین سازمان مجاهدین خلق و ترکیب ارتجاع حاکم، بنی صدر به سوی مجاهدین چرخید. با توجه ماهیت اپورتونیست بنی صدر به وضوح می توان گفت که او در پیش بینی آینده اشتباه کرده بود. در وسعت و قدرت و رشد نیروهای سازمان مجاهدین دچار اشتباه شده بود. وگرنه کنار همان روحانیت که از پاریس همراهشان آمده بود جا خوش می کرد. به هرحال این دوره مشخصات خاص خودش را داشت. روزنامه انقلاب اسلامی ارگان هواداران بنی صدر که توسط یکی از اعضای سازمان مجاهدین به نام نواب صفوی - با آن آخوند جنایتکار اشتباه نشود - اداره می شد به صورت پر تیراژ ترین روزنامه کشور درآمد. نواب صفوی از فعالین جنبش دانشجویی در خارج از کشور در دانشگاه یوسی ال آمریکا بود.

با اعدام سعید سلطان پور شاعر انقلابی و محسن فاضل از اعضای سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر که سالها در کنار انقلابیون فلسطینی جنگیده بود موج اعدام ها آغاز شد. دوره کوتاه آزادی های مطبوعاتی به پایان رسید و سازمان های سیاسی دوباره مخفی شدند. بنی صدر با کمک مجاهدین از ایران خارج شد. پس از بنی صدر، رجایی به ریاست جمهوری رسید. رجایی که آدم ساده لوحی بود و به هیچ وجه پیچیدگی های سیستم سرمایه داری را برخلاف جانشینانش مثل خامنه ای و بخصوص رفسنجانی که در مکتب بساز و بفروش ها و پندازهای دوران شاه تعلیم دیده بود درک نمی کرد در انفجاری که معلوم نشد کار چه کسی بوده به همراه نخست وزیرش باهنر (نویسنده کتاب های

تعلیمات دینی در زمان شاه) کشته شد. انفجار های مشابهی ۷۰ نفر از رهبران حزب جمهوری را از بین برده بود. پس از رجایی، خامنه ای که اکنون مقام ولی فقیه را بدوش می کشد رئیس جمهور شد. در دوران خامنه ای نهاد نخست وزیری هنوز وجود داشت و نخست وزیر هم کسی نبود جز همین آقای میر حسین موسوی که اکنون با رنگ سبز تبلیغاتی و سرود به سرقت رفته آفتابکاران چریک های فدایی و مرغ سحر عارف قزوینی ملی گرا کاندید مقام ریاست جمهوری شده است. این دوران که مصادف است با ادامه و کش دادن جنگ ایران و عراق و کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی و به ویژه کشتار دسته جمعی زندانیان در سال ۶۷ از سیاه ترین دوران های تاریخ ایران در دو هزار سال اخیر است. پس از موسوی نهاد نخست وزیری از سیستم اداره جمهوری اسلامی حذف شد. پس از فروش محله های غرب تهران هاشمی رفسنجانی به مدت ۸ سال بر کرسی این مقام تکیه زد. رفسنجانی مارمولک زیرکی بود که روانشناسی مردم مذهبی را در مکتب فیضیه آموخته بود و آنرا با دوز و کلک های بساز بفروش ها پیوند می زد. او و خانواده اش هم اکنون از طرف مجله فوربس در ردیف ثروتمند ترین خانواده های جهان قلمداد می شوند. اگر در دوران ۸ساله رفسنجانی مردم هنوز از زیر ضربات استبدادحاکم کمر راست نکرده بودند. با انتخابات دوره بعد و آمدن خاتمی به صحنه دوره جدیدی آغاز شد. خاتمی که از زمان تاسیس جمهوری اسلامی صاحب مقامات مختلف از جمله وزیر حج و زیارت و وزیر ارشاد (بخوانید ساتسور) بود ناگهان با شعار اصلاحات به میدان آمد. در این دوره بیش از هر زمان دیگر شاهد این واقعیت بودیم که اگر حزب انقلابی در جامعه نباشد و تجربیات گذشته را به شکل جمع بندی شده در اختیار توده ها قرار ندهد، توده ها جذب شعار های فریبنده و توخالی به اصطلاح اصلاح طلبان خواهند شد. رفرمیست های رنگارنگ از حزب توده و اکثریت گرفته تا جبهه ملی و شخصیت های منفرد رفرمیست مثل مرتضی محیط و علمداری و نیرخ توحیدی و دیگران بدنبال خاتمی و دارو دسته اش روان شدند. استدلال این دسته این بود که هرچا توده ها حضور دارند ما باید با توده ها باشیم. این ها فراموش می کنند که زمانی اکثریت توده ها، هیئت را درآلمان، موسولینی را در ایتالیا و پرون را در آرژانتین پشتیبانی می کردند. رفرمیست ها از آنجاییکه از منافع حقیر کوتاه مدت خود حرکت می کنند منافع دراز مدت توده ها را لگد مال می کنند. چشم به بالا دارند و عاجزانه تمنا می کنند. آن ها زمانی به خاتمی دخیل بستند، زمانی منتظر معجزه از امامزاده بدون معجزه گنجی شدند و حالا بین موسوی و کروبی در نوساندند.

همان زمان که خاتمی مشغول در فشنانی بود و تمدن ها را به صلح و صفا دعوت می کرد بورژوازی بوروکراتیک سنگر های اقتصادی و منافصه ها را یکی پس از دیگری فتح می کرد. بورژوازی بوروکراتیک ترکیبی است از سرداران سیاه و مقامات امنیتی و بازجوها و شکنجه گران که پس از پایان جنگ ایران و عراق و کشتار زندانیان در سال ۶۷ به تدریج بر قدرت سیاسی و اقتصادی خود افزودند و هم اکنون بخش مهمی از اقتصاد ایران را در کنترل خود دارند. همین بخش پس از خاتمی کاندید خود احمدی نژاد بر مصدر ریاست جمهوری نشاند. با افزایش ناگهانی بهای نفت از ۳۳ دلار در زمان خاتمی به ۱۴۵ دلار در سال سوم ریاست جمهوری احمدی نژاد این بخش از سرمایه داری ایران به ثروت های افسانه ای دست یافت. سیاست های به غایت ضد مردمی احمدی نژاد موجب بالا رفتن نرخ تورم و فشار بیش از حد بر زحمتکشانش شد. سیاست های در های باز برای ورود کالاهایی همچون شکر (که صد البته اجازه وارد کردن آن را تنها نور چشمی ها و سردار ها دریافت می کنند) که گویا برای غلبه بر تورم در پیش گرفته شد نه تنها کمکی به پایین بردن تورم نکرد بلکه به صنعت نیشکر ایران نیز لطمات زیادی وارد کرد. کارگران نیشکر هفت تپه در مقابله با چنین سیاست هایی سندیکای مستقل خود را تشکیل داده علیه سیاست های خاتمان برانداز و ضد کارگری دولت احمدی نژاد وارد عمل شدند. کارگران در تظاهرات پرسکوهی که برپا کردند فریاد می زدند: " کارگر هفت تپه ایم گرسنه ایم گرسنه ". رژیم جمهوری اسلامی پاسخ کارگران را با دستگیری رهبران سندیکا داد. آنها به زندان و ممانعت از فعالیت سندیکایی محکوم شدند. در دوره احمدی نژاد کارگران در مجتمع های بزرگی همچون شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، نیشکر هفت تپه و

رای اکثریت خاموش

هادی ستار زاده

"ترس" در رویدادی های مهم سیاسی، نقش کلیدی دارد. می توان با فرو ریزی آن ، گامی بسوی آزادی برداشت. یا در تثبیت آن در روحیه جمعی، وضعیت موجود را تداوم بخشید. بر این پایه می توان با سنجش سطح ترس ، تحولات سیاسی را پیشبینی نمود. می توان به گفته تنودور ادور نو توجه کرد: " فرو ریزی ترس به مفهوم انقلاب است ". هر شهروندی خواستار آن است که ترسش در لحظه ای فرو ریزد و دست به انتخاب بزند و خود را در آن لحظه آزاد احساس کند. اما حاکمیت که مفهوم قدرت را حفظ منافع گروهی قدرتمندان، ایدئولوژی زندگی ذهنیت توده مردم، معنی می کند. و آنرا چون ابزاری بکار می گیرد. تداوم وضعیت موجود را در قالب ترس عمومی به اندیشه جامعه تلقین کند. در شرایط انتخابات، مبارزه ای پنهان وجود دارد. بین فرو ریزی و دعوت به شرکت کردن در انتخابات. صحنه این مبارزه ، اورد گاه هی است که در آن تنوری نظری کاندیدا ها میباشند. که رقیب ها انتخابی یا در تحکیم آن و یا از پهلو با این ترس برخورد می کنند. اما در چارچوب خطوط تعیین شده و خط قرمز ها.

قدرت القا کننده ترس است. که مخالف واگذاری و کنار کشیدن از موقعیت اجتماعی خود است، و هرگز ایشی را با تنوری ترس ، به خودی و غیر خودی می پذیرد و یا خانه نشین می کند. منطقی که در بازی انتخاب بین بد و بدتر و در زمین بازی قدرت حاکم مشغول باشد، هیچ پایه ای ندارد مگر همساز کردن در ارکستر قدرت که صدایش فقط در میان صدای های گم شده است. بدون هویت تنها صحنه را پر کرده است. این خود مبتلا به ترسی از جنس ترس مورد پسند قدرت است. چون تصویری یک بعدی و کلاسیک از انقلاب را در ذهن خود دارد. و آنرا ایستا و تغییر ناپذیر می فهمد. و درکی ساده و یگانه از تحولات اجتماعی دارد. این تفکر در میان بخشهای زیادی از فعالین سیاسی زنده و فعال است. و در این شرایط دچار سرگیجه و ناامیدی هستند، رواج دارد. و به دنبال راه سومی نیستند. و این شیوه برخورد با قدرت و ترس ، پناه بردن در سایه ترس است. که متعقد است ، هر گونه تغییری منجر به خرابی بیشتر می شود. چرا که زمینه های یک دیگر گونی بنیادی فراهم نیست .

اما پرسش این است ، آیا به زیر این چتر ترس پناه گرفتن ادامه فاجعه نیست؟ فاجعه همان تبعیت تام و تمام از قواعد زندگی روزمره گی و تلاش بیمارگونه ، برای حفظ موقعیتی است که در آن قرار گرفته .

تنها پاسخ دادن به این پرسش جدی است که ترس موجود جهت خود را تعیین می کند. یا گسترش ، یا بایستی فرو ریزد. یا این پیش در آمد بایستی به عنوان انسانی روشنفکر، منتقد قدرت، و منزوی شده ، توسط سرکوب ماشین ترس آفرین قدرت ، بر الغای ترس باید رای داد ، یا بر تداوم فاجعه؟

با پاسخ دادن به این پرسش می توان از بازی در میدان ترس کنار کشید ، و آن را یاری نکرد.

ایا تحریم انتخابات به صورت گسترده مگر در پروسه انقلاب نمی گنجد؟ مگر در همین لحظه آزاد نیست ، که ذهن انباشته از سوال، به چه باید کرد؟ می رسد. مگر همبستگی ، خود یابی، مبدل به " ما همه مردم هستیم" به صورت حقیقت فعال منجر نمی شود. و این همانا انکار ترس است. بر این نظر است، که شکل نمادین انقلاب تحول می یابد. اما نمیبرد. قدرت های سلولی هر فرد برای شکست القا کننده گان ترس ، در اتحادی نانوشته پلاتفرم خود بیان می کنند. آن هم در عمل ، این اعتراضی است آگاهانه، مسئولیت پذیر، و خودمختار . واکنشی مثبت به ترسی است که قدرت حاکم به شکل توهم وارد حافظه جمعی می کند.

موضع اکثریت ما مردم در باره انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران چه خواهد؟ پاسخ دادن می تواند بسیار ساده و معمولی باشد،

جمهوری اسلامی زندگی را تهی از نفس زندگی، و ملال انگیز، و در دره عمیق مشکلات فرو برده است . فرو کاسته شدن امروز از فردا ، ابری از ترس را در جلو آفتاب ، این فضای حاکم در حیات نظری مردم، تضمین کننده تداوم فاجعه است. و این همان شمانی از ترس است ، و همان وحشت بزرگ و مانع پرسشگری شده است. و انسان

ایران ناسیونال بیش از پیش در سازمان های توده مستقل خود متشکل شده و شوراهای اسلامی انتصابی را نفی کردند. پاسخ احمدی نژاد به همه این جنبش ها چیزی جز ارسال لباس شخصی ها ، ضرب و شتم و دستگیری و شکنجه رهبران کارگری نبود. در حمله به محل سندیکی کارگران شرکت واحد ، مامورین رژیم پس از پاره کردن اسناد و کتاب ها به کارگران حاضر در جلسه حمله ور شده با چاقو زبان منصور اساتلو را بریدند . پس از این حادثه منصور دستگیر و سپس به پنج سال زندان محکوم شد . در مراسم اول ماه مه امسال نیز گزرمه های رژیم به شرکت کنندگان حمله کردند و در حدود ۱۰۰ نفر را با خود بردند که از وضع آنان هنوز خبری نیست. این ها گوشه ای از اقداماتی بود که در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد علیه فعالیت های توده ای در جهت سازمان یابی و تشکل مستقل انجام شد .

تا زمانی که چنین سیستمی بر سرکار است توقع تغییر اساسی از کاندید هایی که از فیلتر نظارت استصوابی گذشته اند توقع بی جایی خواهد بود . شعار های به کار گرفته شده توسط این کاندیدها تنها برای کسب رای است . در این کمدهی - تراژدی انتخابات محسن رضایی سرکرده سابق سپاه که نقش بسیار موثری در سرکوب اقلیت های ملی در کردستان ، ترکمن صحرا و خوزستان داشت ناگهان به عنوان مجری آینده برابری سازی های ملی ظاهر می شود . موسوی که در دوره نخست وزیری او کشتار وسیع زندانیان در دهه ۶۰ به وقوع پیوست از حق و حقوق زندانیان و آزادی زندانیان سیاسی سخن می راند . احمدی نژاد که در دوره انتخاباتی قبلی با شعار افشای مافیای اقتصادی ، وعده های توخالی بسیاری داده بود و بر خلاف این وعده ها مافیای اقتصادی را که همانا سرداران سپاه و گنده های امنیتی بودند بیش از هر زمان دیگر ثروتمند تر ساخت و سعی کرد با زندگی به ظاهر ساده خود عوام فریبی کند ؛ دوباره اسب زین کرده از کیسه بیت المال برای خرید رای سیب زمینی پخش می کند .

در شرایطی که در ایران بنیاد ها و سازمان های غول پیکر و عظیم الجثه ای وجود دارند که بر بخش مهم و قابل توجهی از اقتصاد ایران کنترل دارند و با انتخاب این یا آن رئیس جمهور کوچکترین تکانی نمی خورند و به کسی هم نباید حساب پس بدهند چگونه می توان انتظار داشت که رئیس جمهور جدید بتواند کار تازه ای بکند . تا زمانی که این رژیم بطور اساسی از پایه تغییر نکند و قانون اساسی اش که ولی فقیه را بالا ترین مرجع تصمیم گیری می شناسد به زباله دانی پرتاب نشود ؛ آمدن این یا آن رئیس جمهور هیچ تغییری در وضع مردم نخواهد داد . ابعاد گسترده سرمایه بنیاد شهید ، بنیاد مستضعفان و آستان قدس رضوی با بزرگترین کمپانی ها و کارتل های جهان قابل مقایسه است . اگر کسی فکر کند رئیس جمهور آینده از بین این چهار نفر می تواند بدون اجازه واعظ طیبی در مشهد آب بخورد به خطا رفته است . برای تغییر وضع چاره ای جز تغییر اساسی رژیم حاکم نیست . در این تغییر قانون اساسی ولایت فقیهه رژیم اسلامی جایش را به قانون اساسی سکولار و مردمی میدهد . قانونی که به جای تشویق سرکوب زحمتکشان و باند های سپاه و شکنجه و زندان فعالین کارگری و دانشجویی ، توده های کار و زحمت را در سازمان دهی توده ای شان یاری رسانده ، مذهب را به امر خصوصی مردم تبدیل کرده ، دست سرمایه داران و انگل ها را از سفره مردم قطع کرده و آزادی های سیاسی را تضمین بنماید . در دوره جدید خیمه شب بازی انتخاباتی و وظیفه انقلابی ما توضیح همین واقعیات و تشویق توده ها به متشکل شدن در سازمان های توده ای مستقل خودشان است .

جوانان بسیاری که در دوره انتخابات پیشین حق رای نداشتند امروزه خسته و تحقیر شده از برنامه های ارتجاعی احمدی نژاد بدون آگاهی از مسیر مشابهی که توسط جوانان هم سن و سالشان ۱۲ سال پیش طی شده مشتاقانه به خیابانها آمده اند . آنها با پوشیدن پیراهن های سبز ویر سر کردن روسری های سبز به موسوی امید بسته اند . اما موسوی تنها خاتمی دیگری است که پتانسیل و شور جوانان را به نردبانی برای کسب قدرت سیاسی تبدیل خواهد کرد . جوانان آن دوره خسته و زجر دیده در کنار نشسته اند . جوانان امروزه در خلا حزب انقلابی به موجود بی بو خاصیت دیگری امید بسته اند . این تراژدی تا کی تکرار خواهد شد؟

۳ جون ۲۰۰۹

نمایشی در ده پرده !

نگاهی آماری به سه دهه " انتخابات ریاست جمهوری در ایران "

آرش کمانگر

بزودی جمهوری اسلامی ایران دهمین انتخابات خویشت را برای گزینش " رئیس قوه مجریه " برگزار می‌کند. در جریان نامنویسی داوطلبین شرکت در این بالماسکه ضددمکراتیک، بیش از هزار نفر با مراجعه به وزارت کشور و پر کردن فرم مخصوص، آمادگی خود را برای کاندیداتوری اعلام داشتند که از مسان آنها تنها صلاحیت ۴ نفر یعنی احمدی نژاد، کروبی، موسوی و رضایی تایید شد. طبق قواعد رژیم، شورای نگهبان مسئول رسیدگی به صلاحیت نامزدها و اعلام لیست نهایی کاندیداهاست. بر طبق همین قواعد نوشته و تانوشته، رئیس جمهور حکومت اسلامی باید مرد، شیعه دوازده امامی، جزء رجال معروف سیاسی و دینی، مدیر، مذب، معتقد به قانون اساسی، حکومت دینی و اصل محوری آن یعنی ولایت مطلقه فقیه و بنابراین ملزم به تبعیت از ولی فقیه زمان یعنی سیدعلی خامنه‌ای باشد. شورای نگهبان علاوه بر این قیود و شروط می‌تواند بر طبق تبصره الصافی " نظارت استصوابی " هر زمان و هر کجا که صلاح رژیم و صواب آخرت‌داند، حتی واجدین شروط فوق‌الذکر را نیز حذف کند. بر این مینا بود که شورای نگهبان در عرض چند روز!! با بررسی صلاحیت نامزدها، بیش از هزار نفر را از دم تیغ گذراند و تنها چهار نفر را تایید کرد این نمایش مضحك و تهوع‌آور را جمهوری اسلامی " انتخابات " نام گذاشته است.

حال آنکه الفبای حقوق بشر و حتی دمکراسی‌های لیبرالی رایج در کشورهای غربی به ما می‌گوید که برای برگزاری يك "انتخابات آزاد حداقل شروط زیر باید رعایت شده باشند:

- ۱ - **حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای همه شهروندان**
 - ۲ - **آزادی اندیشه، بیان و تجمع**
 - ۳ - **آزادی فعالیت همه احزاب سیاسی از جمله حق بحصر و استثنای آنها برای معرفی کاندیدا و تبلیغات مثبت و یا منفی در ارتباط با کاندیداها دیگر**
 - ۴ - **برابری کامل زن و مرد برای رای دادن و انتخاب شدن**
 - ۵ - **حق کاندیداتوری همه افراد (اعم از موافقین و مخالفین رژیم وقت) حتی اگر خواهان تغییر بنیادی سیستم باشند.**
- در ایران اما به غیر از " حق رای همگانی و مخفی " یعنی حق کامل مردم برای تبدیل شدن به سیاهی لشکر جهت رونق بخشیدن به "رای‌گیری" رژیم، هیچ يك از شروط حداقلی فوق رعایت نمی‌شوند، و مهمتر از آن سرکوب می‌گردند. این تنها وجه مشخصه انتخابات قریب‌الوقوع نیست، بلکه سناریویی تکراری است که تقریباً در طول حاکمیت جمهوری اسلامی تکرار شده است. برای اثبات این مدعا با هم نگاهی می‌اندازیم به آمار نه دوره انتخابات ضد دمکراتیک ریاست جمهوری در دوران پس از انقلاب ۱۳۵۷ یعنی دوره‌ای که ظاهراً نظام ۲۵۰۰ ساله سلطنتی و موروثی به نظام " انتخابی و جمهوری " تبدیل شده است.

دوره اول

اولین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در ۵ بهمن ۵۸ برگزار شد که در آن ۱۲۴ نفر داوطلب شدند. در آن زمان شورای نگهبان هنوز شکل نگرفته بود، اما طبق مصوبه " شورای انقلاب اسلامی " که متشکل از آخوندها و لیبرال‌های مذهبی بود، وزارت کشور وظیفه داشت که فهرست داوطلبین را نزد خمینی برده و او پس از تایید کاندیداها فرمان رقابت را صادر کند. از جمله " غیرخودی‌هایی " که در آن دوره داوطلب شده بودند می‌توان از مسعود رجوی (از سازمان مجاهدین خلق) و ایرج کشکولی (از حزب رنجبران) نام ببریم، اما این غیرخودی‌ها به دلیل تهدید خمینی و دیگر مقامات رژیم ناکزیر از کناره‌گیری شدند. از جمله کسان دیگری که کناره‌گیری کرد جلال‌الدین فارسی (کاندیدای اول حزب جمهوری اسلامی) بود که به دلیل تابعیت افغانی از حق کاندیداتوری محروم شد، این حزب بعد از این ناکامی " آیت " را مورد حمایت قرار داد. ایرج کشکولی در کتاب خاطرات خود که توسط حمید شوکت منتشر شده چگونگی منصرف شدنش و نحوه برخورد موسوی خویننی‌ها

را وادار ساخته است از ترس به زیر شعار ، "نظم زندگیت به هم می خورد." پناه جوید.

اما موضع مردم بایستی، روشن و اثباتی باشد. اما نمی‌توان با این زبان با مردم به گفتگو نشست، بایستی از منطق و زبان قدرت حاکم با آنها سخن گفت. و آن همان شناخت دوست و دشمن است. چرا که حاکمیت از طریق همین روزنه، ترس را القا می‌کند. و آن همان آست که در بلا گفته شد. " نظم زندگیت بهم می خورد "

انتخابات ابزاری است برای کسب قدرت دولتی و نیز ماشینی برای کنترل و مدیریت جامعه، در شرایط کنونی در ایران. حاکمیت تلاش دارد، با کشیدن مردم به پای صندوق های رای گیری نمایشی را در صحنه داخلی وجهانی به صحنه بیاورد. حداکثری شعار اول هر کاندیدای است. وحشت حاکمیت از خلاء حضور مردم است بنا براین، این وجود است، که سیاست را معنا می بخشد.

قدرت های سیاسی، از توانمندی و خودمختاری زیادی برخوردارند. تلاش می کنند مسیر فکری انسان محاطه شده در حوزه قدرت را از طریق مرزبندی دوست و دشمن ترسیم کنند. و موجودیت سیاسی آنها در گرو وجود واقعی یک دشمن است. و مانع های در برابر حاکمیت خود را با این تئیر از مسیر قدرت بر دارند. دوست کی هست؟ و دشمن کیست؟! و تمامی کشمش های جهان بر پایه این تر شکل می گیرد. در سیاست بوش بر پایه دمکراسی و میدان عمل سرمایه دوست و دشمن را متمایز می شد و می شود. ودر جمهوری اسلامی بر مبنای دین و ضد حکومتی دینی، تا آنجا پیش می رود، که حتی منتقدان دینی را دشمن خود می داند. دشمن توهمی که قدرت را استحکام می بخشد و تیغ برنده هر زبانی است که مخالف خوانی کند.

اما مخالفان تداوم وضعیت موجود که همان اکثریت نسبی رای دهندگان می باشند، فعالانه بایستی نقش دشمن فرضی را بخوبی شناسایی کنند. و آنرا از زرفنای زندگی خود بیرون بیاورند. از بستر زندگیشان. از مجرای آنچه آنها را به تکرار زندگی روز مره و ملانگیز و بی افتخار. با ایجاد ترس از دشمن، مانع تغییر وضعیت موجود می شود و آزادی را در بند می کشد. دشمن مگر سیمای سلطه گر نیست، مگر سرکوب نمی کند، مگر از مشارکت به طور آزادانه در سیاست محروم نمی کند. دشمن مگر با ایدئولوژی حاکمیت نمی کند، به تداوم سلطه خود ادامه نمی دهد. و همچنان که دولت ها، بر اساس منافع گروهی و یا طبقاتی خود و در دفاع از وضعیتی که آنها را بر ارکه قدرت نگه میدارد، به تمایز دوست و دشمن می پردازند. بر این پایه شناخت دوست و دشمن همان آگاهی مشارکت فعالانه است. که در لحظه فرو ریزی ترس عمومی. واز آنجا که درک حاکمیت از مردم همان پذیرش معیار های ترس ایجاد شده است، و تنها با عبور از این ترس ایجاد شده توسط دشمن، راه انقلاب گشایش می یابد. و در شرایط کنونی اعتراض مردم می تواند همانا مخالفت با ایجاد ترس باشد. که تمامی دستگاه های حاکمیت از اصلاح طلب و تا عقلگرا، اصولگرا تا انتالفکران دولت ملی همان تداوم ترس یعنی تداوم فاجعه را در سیاست خود گنجانیده اند. و فرو ریزی این ترس از جانب توده های فعال نباید، به میدان بازی بد و بدتر برده شود.

فاجعه همان تقسیم بندی جنسیتی، نادیدن گرفتن هویت ملی قومی، امتیاز دهی بر معیار پذیرفتن این ترس الغانی از جانب حاکمیت است، و ترس را در سایه شوم جنگ تولید می کنند. فاجعه در قامت سرکوب کارگران بر مطالبات طبقاتی شان، در لوده ساختن محیط زیست، در نادیده گرفتن حقوق پایه ای انسان، در قتل های زنجیره ای، در خاتون آباد ها، در خاوران، و در شکستن قلمها، و سر اخر در سر فرود آوردن غرور آدمی در برابر ترس از قدرت. در این دوره از انتخاب در جمهوری اسلامی، یاد گفته لنین می تواند مفید واقع شود، « اشخاصی که گمان می برند سیاست یک سری دوز کلک بی مقدار است. که بعضی وقت ها به کلاه برداری و قالتاق بازی پهلوی می زند. بی برو برگرد یاهو می بافند. طبقات را نمی توان فریب داد و سر شان کلاه گذاشت. » بنابراین، قدرت می خواهد ترس را در روح جمعی جامعه نهادی کند، و ما می خواهیم بر پایه غریزه انسانی مان بر ترس غالب شویم. بر پایه همان تقسیم بندی حاکمیت، دشمن ما جمهوری اسلامی است، و نباید ادامه این ترس را تایید کنیم. و در خانه می مانیم، و کارت انتخابی را برای فردای بدون ترس در جیب خواهیم گذاشت، و آنرا بررف خانه می گذاریم. بدین وسیله یک قدم از ترس و تداوم فاجعه فاصله گرفت. این خود یک انقلاب است.

.....

در ستاد انتخاباتی وزارت کشور را توضیح می‌دهد. به هر رو از حدود ۲۱ میلیون واجد شرایط برای رای دادن ۱۴ میلیون نفر یعنی ۶۷ درصد شرکت نمودند که ابوالحسن بنی‌صدر با حدود ۱۱ میلیون رای انتخاب شد. حسن حبیبی، کاظم سامی، قطب‌زاده، محمد صادق طباطبایی، و داریوش فروهر از دیگر کاندیداهای این انتخابات بودند که آرای چندانی به دست نیاوردند. در این رای‌گیری شرط سنی شرکت‌کنندگان شانزده سال و شرط سنی نامزدها سی سال بوده است.

دوره دوم

بعد از عزل بنی‌صدر توسط مجلس شورای اسلامی و به فرمان خمینی و نیز آغاز کشتارهای فاشیستی پس از خرداد ۱۳۶۰ و حاکمیت اختناق مطلق، دومین انتخابات ریاست جمهوری در دوم مرداد ۱۳۶۰ برگزار شد. بر اساس مصوبه مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳ تیر ماه ۱۳۶۰ بررسی صلاحیت نامزدها به عهده شورای نگهبان قرار گرفت. در این انتخابات ۷۱ نفر داوطلب شده بودند که فقط صلاحیت ۴ نفر تایید شد. از جمله کسانی که هوس نامزد شدن کرده بود، یک جریان "چپ" مدافع رژیم به نام حزب تروتسکیستی بابک زهرایی "حزب کارگران سوسیالیست" بود که صلاحیتش رد شد و مدتی در زندان‌های جمهوری اسلامی بسر برد. در این سال ۲۲/۵ میلیون نفر واجد شرایط رای دادن بودند که به گفته رژیم ۶۴ درصد آنها در انتخابات شرکت کردند که البته بیش از ۳ درصد آنها، آرای باطله بودند. رجایی، شیبانی، عسکراولادی و پرورش، چهار کاندید این خیمه شب‌بازی بودند که محمدعلی رجایی با ۸۷ درصد آرا رییس جمهور شد.

دوره سوم

رجایی اما پس از پنج هفته در جریان انفجار دفتر نخست‌وزیری به همراه باهنر و تنی چند از مقامات رژیم در هشتم شهریور ۱۳۶۰ کشته شد، لذا رژیم ناگزیر از برپایی انتخابات مجدد در تاریخ ده مهر ماه ۱۳۶۰ شد. در این انتخابات حدود ۲۳ میلیون نفر واجد شرایط رای دادن بودند که به گفته رژیم از میان آنها ۷۴ درصد شرکت کردند. در این دوره ۴۶ نفر نامزد شدند که شورای نگهبان تنها صلاحیت ۴ نفر را تایید کرد که عبارت بودند از اکبر پرورش (نماینده مجلس) ، علی خامنه‌ای (معاون وزیر دفاع و امام جمعه تهران) ، رضا زواره‌ای (معاون وزیر کشور) و حسن غفوری‌فرد، نکته جالب توجه این که آیت‌الله مهدوی کنی (محافظة کار معروف و دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران) نیز جزو نامزدها بود که صلاحیت او توسط شورای نگهبان رد شد !! در سومین دوره ریاست جمهوری اسلامی، خامنه‌ای با ۹۵ درصد آرای مآخوذه انتخاب شد.

دوره چهارم

این انتخابات در ۲۵ مرداد ۱۳۶۶ برگزار شد که در آن ۵۰ نفر اعلام نامزدی نمودند ولی شورای نگهبان صلاحیت ۳ نفر را تصویب کرد که عبارت بودند از خامنه‌ای، عسکراولادی و مصطفوی کاشانی، که در آن از کل ۲۶ میلیون واجد شرایط حدود ۵۴ درصد شرکت کردند و خامنه‌ای مجدداً با کسب ۱۲ میلیون رای انتخاب شد که می‌شود ۸۵ درصد آرای مآخوذه. کاشانی با حدود ۱۰ درصد و عسکراولادی با حدود ۲ درصد به ترتیب دوم و سوم شدند. بنابراین با در نظر گرفتن آرای باطله می‌توان گفت که برای نخستین بار (حتا طبق داده‌های آماری رژیم) نیمی از مردم در انتخابات شرکت کرده و به کاندیداهای رژیم

دوره پنجم

پنجمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی به دلیل مرگ خمینی در خرداد ماه ۱۳۶۸ و سپس انتخاب ضربتی خامنه‌ای به عنوان رهبر و ولی فقیه جدید نظام (توسط مجلس خبرگان) که رفسنجانی رییس وقت مجلس شورای اسلامی و نایب رئیس مجلس خبرگان سهم بسزایی در آن داشت در تاریخ ششم مرداد ماه ۱۳۶۸ برگزار شد . حدود ۳۱ میلیون از جمعیت کشور واجد شرایط رای دادن بودند که از میان آنها حدود ۱۶ میلیون یا ۵۶ درصد شرکت کردند که به گفته رژیم حدود ۲ درصد نیز رای سفید یا باطله بودند. یعنی باز هم تقریباً نیمی از مردم به رژیم نه گفتند و البته می‌دانیم که بسیاری از آنها هم که ناگزیر از شرکت در انتخابات شدند به خاطر مسائلی چون امنیت شغلی، ترس سیاسی،

کوپن و اهمیت مهادار بودن شناسنامه‌ها بوده است. در واقع در بخش اعظم سالهای حاکمیت رژیم اسلامی میلیون‌ها نفر از رای‌دهندگان، نه به خاطر توهم به رژیم بلکه به دلیل ملاحظات شغلی، اقتصادی و امنیتی مجبور به حضور در پای جعبه‌های "مارگیری" رژیم بوده‌اند. منتهی اکنون به مراتب از میزان محافظه‌کاری مذکور کاسته شده است.

به هر رو در انتخابات مرداد ۱۳۶۸ از میان ۷۹ نامزد، شورای نگهبان تنها صلاحیت ۲ نفر را تایید کرد که عبارت بودند از هاشمی رفسنجانی و عباس شیبانی، که رفسنجانی با ۹۴ درصد آرای داده شده انتخاب شد.

دوره ششم

انتخابات فرمایشی بعدی در تاریخ ۲۱ خرداد ماه ۱۳۷۲ برگزار گردید که از میان ۳۳ میلیون واجد شرایط کمتر از ۱۷ میلیون نفر شرکت کردند یعنی ۵۰ درصد که با در نظر داشت آرای باطله می‌توان گفت که حتا بر مبنای آمار دستکاری شده رژیم ، مخالفین حاکمیت ولایت فقیه بر موافقان آن برتری یافتند و این در اوج اختناق نیمه اول دهه هفتاد یعنی در سال‌های بیداد عملیات تروریستی رژیم در داخل و خارج، به راستی یک شاهکار بود. در این انتخابات مضحك، شورای نگهبان از میان ۱۲۸ نامزد ۴ نفر را تایید صلاحیت نمود که عبارت بودند از هاشمی رفسنجانی، احمد توکلی (وزیر کار سابق و دبیر بخش اقتصادی روزنامه رسالت در آنزمان) ، جاسبی (رییس دانشگاه آزاد) و رجبعلی طاهری (مجری طرح‌های سازمان صنایع دفاع) . از میان این چهار نفر رفسنجانی مجدداً با کسب ۶۲ درصد آرا کمی بیش از ۱۰ میلیون رای انتخاب شد. نکته جالب توجه در این انتخابات کسب بیش از ۴ میلیون رای (حدود ۲۴ درصد) توسط فرد محافظه‌کاری چون احمد توکلی بود که نشان‌گر نوعی ابراز تفرق از " سردار ویرانگری " (رفسنجانی) بود .

دوره هفتم

انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری در دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ برگزار شد که در آن حدود ۳۵ میلیون نفر از جمعیت پانزده‌سال به بالای کشور واجد شرایط رای دادن بودند که از این تعداد کمی بیش از ۲۹ میلیون نفر شرکت جستند که معادل ۸۳ درصد بود . در این انتخابات از مجموع ۲۳۸ نفر داوطلب، شورای نگهبان تنها صلاحیت ۴ نفر را تایید نمود که عبارت بودند از محمد خاتمی، ناطق‌نوری، ری‌شهری و زواره‌ای.

خاتمی توانست با کسب حدود ۷۰ درصد آرای به صندوق ریخته شده، زمام پست ریاست جمهوری رژیم را به عهده گیرد.

دوره هشتم

خاتمی در هشتمین انتخابات ریاست جمهوری رژیم ولایت فقیه در ۱۸ خرداد ۸۰ مجدداً انتخاب گردید در آن انتخابات ، ۸۱۷ نفر نامزد شده بودند که شورای نگهبان در بررسی اول ، صلاحیت ۴۶ نفر از آنها و در بررسی دوم صلاحیت ۳۰ نفر از آنها و در بررسی نهایی صلاحیت ۱۰ نفر از آنها را تصویب کرد که شامل خود خاتمی و ۹ کاندید گروه‌بندیهای محافظه کار بود . در هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ، حدود ۶۷ درصد واجدین شرایط ، شرکت نمودند که از میان آنها حدود هفتاد درصد به خاتمی رای دادند .

دوره نهم

نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در خرداد ۱۳۸۴ برگزار شد . شورای نگهبان با رد صلاحیت بیش از هزار نفر از نامزدین ، تنها همچون دوره های پیشین به چهره های شاخص جناح‌های درونی رژیم نظیر رفسنجانی ، قالیباف ، احمدی نژاد ، کروبی و معین اجازه رقابت داد . در جریان آن رای گیری برای اولین بار در تاریخ برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ایران ، هیچیک از کاندیدها نتوانستند در دور اول ، اکثریت مطلق آرا را کسب کنند . در دور اول بنا بر آمار رژیم که حتی پاره ای از افراد وابسته به رژیم بر تقلبی بودن آن تاکید داشتند ۶۲ درصد از واجدین شرایط شرکت کردند . در دور دوم نیز به گفته رژیم ۵۷ درصد جمعیت رای دهنده شرکت کردند که طی آن سرانجام احمدی نژاد از صندوق آرا به عنوان کاندید تازه به دوران رسیده اصولگرایان و فرد پیروز ، بیرون آمد .

بقیه در صفحه ۱۹

* دیدگاه *

جایگاه زنان و اقلیت های مذهبی در قانون انتخابات نظام ولایت!

محمد ملکی

داشتم به گزارش وزیر کشور ۱۶۰ میلیاردی گوش میدادم که اعلام میکرد از میان ۴۷۵ داوطلب ریاست جمهوری (که ۴۲ نفر از آنان زن بودند)، تنها ۴ مرد واجد شرایط و مابقی همه فاقد صلاحیت تشخیص داده شده اند.

یک محاسبه سرانگشتی میگوید کمتر از یک درصد از کسانی که با پر کردن فرم داوطلبی ظاهرا نظام را قبول دارند، مورد پذیرش شورای نگهبان قرار گرفته اند و به گفته آقای خامنه ای که قبلا اعلام کرده بودند، آنها که زیر ذره بین شورای نگهبان قرار میگیرند همه صالحند. (۱) فکر میکردم چگونه است که فقهای شورای نگهبان منتخب آقای خامنه ای از بین ۴۷۵ داوطلب فقط چهار نفر را صالح تشخیص داده اند. باید دید این چهار نفر چه کسانی هستند و چه خدماتی به اسلام و ایران کرده اند که به چنین افتخاری نائل شده اند؟ بطور حتم این چهار نفر سوابق درخشانی داشته اند که از صالحین به شمار آمده اند.

منتظر بودم نام این ۴ مرد صالح را از زبان وزیر محترم کشور بشنوم که اعلام فرمودند آقایان محمود احمدی نژاد، محسن رضایی، میرحسین موسوی و مهدی کروبی. من که تا حدود زیادی از سوابق و گذشته ای این مردان صالح!! مطلع بودم، زیاد شگفت زده نشدم چون ۳۰ سال شاهد چنین گزینشهایی بوده ام اما وقتی به قانون اساسی و شرایط داوطلبان ریاست جمهوری مراجعه کردم دیدم در انتخاب این افراد مشکل از قانون اساسی است، زیرا در اصل ۱۱۵ قانون اساسی نظام ولایتی آمده است که داوطلبان باید دارای شرایط زیر باشند:

"رجال سیاسی مذهبی، ایرانی الاصل، تابع ایران، مدیر، مدبر و از همه مهتمتر دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مومن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور."

بنابراین طبق آنچه قانون اساسی جمهوری اسلامی میگوید:

۱ - ۵۰ درصد مردم ایران، یعنی زنان از انجام این کار معاف میباشند.
۲ - میلیون ها مسلمان غیرشیعه و غیرمسلمان ایرانی هم واجد شرایط نیستند.

۳ - شیعه هایی هم که مومن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی یعنی ولایت مطلقه فقیه نیستند، حق جلوس روی صندلی ریاست جمهوری را ندارند.

۴ - به فتوا و تشخیص فقهای شورای نگهبان (بگو آقای جنتی) فقط این ۴ نفر دارای حسن سابقه و امانت و ایمان بوده اند.

حال پرونده ای این صالحین را ورق بزنیم و ببینیم اینها که مدیر و مدبر و امین و متقی و دارای حسن سابقه، شناخته شده اند در این ۳۰ سال چه کرده اند که به این افتخار نائل آمده اند. در پرونده آقایان از جمله این موارد به چشم میخورد:

۱ - محمود احمدی نژاد: دانشجوی خط امام، یکی از پیشنهاد دهندگان اشغال دانشگاهها به بهانه انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن آنها که منجر به دستگیری، شکنجه، اخراج و اعدام هزاران دانشجو و استاد دانشگاه شد. همکاری با نیروهای امنیتی برای قلع و قمع دگر اندیشان، استاندار اردبیل، شهردار تهران و بالاخره ۴ سال ریاست جمهوری که اثرات آن اظهار من الشمس است.

۲ - محسن رضایی: شرکت در سرکوب دگراندیشان و قومیت ها، فرماندهی سپاه در زمان جنگ و از عوامل ادامه آن پس از فتح خرمشهر و حمله به خاک عراق که منجر به کشته و مجروح و اسیر شدن صدها هزار ایرانی شد و صدها میلیارد دلار خسارت مالی به بار آورد. و دبیری مجمع تشخیص مصلحت نظام تا امروز.

۳ - جناب کروبی: از روز اول انقلاب مشاغل کلیدی از جمله مسنولیت بنیاد شهید، وکالت و ریاست مجلس را بر عهده داشت و یکی از عوامل وضع نابسامان فعلی میباشد. واقعه مخفی سازی اسلحه در ساک حجاج و کشتار آنها در سال ۶۶ در زمان سرپرستی ایشان روی داد. همچنین نقش او در پروژه عزل منتظری و نامه مورخه ۲۹/۱۱/۶۷ اش به همراه امام جمرانی و روحانی به منتظری از یادها نمیرود.

جناب مهندس موسوی: عضو ارشد حزب جمهوری اسلامی، سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی، نخست وزیر نظام از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی. در زمان مسنولیت او جنایات دهه شصت و کشتار تابستان سال ۶۷ صورت گرفته و باید او را یکی از عوامل ادامه جنگ

و عوارض ناشی از آن نیز دانست. او همچنان پس از گذشت ۲۰ سال، ادامه جنگ و ورود به خاک عراق را کار درستی میدانند (۲) و از کشتار دهه شصت دفاع میکنند. (۳)

علت اصلی اینکه این چهار نفر از میان ۴۷۵ نفر انتخاب شده اند این است که آنها وابسته به قبیله ای هستند که ۳۰ سال کشور را به این وضع انداخته. قبیله خودیها که تنها اطاعت امر میکنند و در فکر حفظ نظام هستند.

آنچه نوشتیم اعمال ظاهری این آقایان است و در پنهان چه ها کرده اند یقین دارم روزی در دادگاه افشا خواهد شد. به نظر شورای نگهبان، داوطلبان احراز سمت ریاست جمهوری باید دارای چنین سوابقی باشند تا مدیریت، مدیریت، حسن سابقه و امانت و تقوی آنها اثبات گردد.

داشتم به فرمایشات جناب آقای خامنه ای در یکی از شهرهای کردستان گوش میدادم که مطالبی به این مضمون ایراد کردند: "خط قرمز ما اهانت به اهل سنت و مذاهب دیگر به دلیل اعتقادشان میباشد." (۴)

آیا به نظر ایشان اینکه قانون اساسی میگوید: "داوطلبان ریاست جمهوری باید مومن و معتقد به مذهب رسمی کشور باشند." و در اصل ۱۱ قانون اساسی آمده: "دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الاید غیر قابل تغییر است" و با توجه به این اصول که غیر از شیعه اثنی عشری از جمله اهل سنت، حق داوطلب شدن برای ریاست جمهوری را ندارند، بزرگترین اهانت به معتقدات این خاوران و برداران ایرانی که حدود ۲۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل میدهند نیست؟

اصل ۱۰۹ قانون اساسی در صفات رهبر میگوید: "عدالت و تقوی لازم برای رهبری امت اسلامی."

آیا پذیرش چنین تبعیضی که در قانون اساسی آمده، دور از عدالت اسلامی نیست؟

داشتم به اصل ۱۱۱ قانون اساسی فکر میکردم که میگوید: "رئیس جمهور باید از رجال مذهبی و سیاسی باشد..."

شورای نگهبان در تفسیر خود رجال را تنها به مردان اطلاق میکند و به همین دلیل هرگز یک زن را حائز شرایط ریاست جمهوری ندانسته است. این برداشت از قانون اساسی در حقیقت حذف حقوق ۵۰ درصد از جمعیت ایران است. آیا شورای نگهبان میبندارد لیاقت زنها برای اداره کشوری مثل ایران کمتر از مردان است؟ امروز روشن شده است که اگر زنان در تمام امور لایق تر نباشند، عقب تر نیستند. باید توهین و تحقیر زنان روزی متوقف گردد و زنان در کنار مردان، کارگران دست در دست معلمان، دانشجویان همگام با استادان، روستائیان همراه با شهرنشینان و همه و همه پس از ۳۰ سال تجربه، فریب این بازی ها را نخورند و اجازه ندهند این زنجیری که بوسیله قانون اساسی نظام ولایتی به دست و پای آنها بسته شده و هر بار حلقه هایش تنگ تر میشود، بیشتر از این موجب تضییع حقوق مردان و زنان ایران گردد.

باید خواستار تغییرات بنیادی شد. باید دنیای دیگری ساخت، دنیایی که هر فرد شایسته بتواند در انتخابات شرکت کند تا از میان دهها هزار مرد و زن فریخته و دارای دانش و شعور و شرافت و پاک و وطن خواهی، کسانی که میتوانند داوطلب ریاست جمهوری شوند به انتخاب مردم کار اداره مملکت را بدست گیرد. دین را از حصار حکومت بیرون کشند و هر کس به جایگاه خود برگردد.

همه دست در دست هم این ویرانه را آباد کنند و نگذارند حقوقشان مورد تجاوز قرار گیرد و ریشه استبداد، استعمار و استثمار را برکنند و کشور را به استقلال و آزادی واقعی برسانند.

آی گروه چهارنفری، آیا در میان شما کسی هست که چنین تعهدی را به ملت بدهد و به آن عمل کند!!!
تو اگر بنشین، من اگر بنشینم چه کسی برخیزد؟

۱ - "مردم از میان نامزدهایی که صلاحیت آنها پس از عبور از ذره بین شورای نگهبان، اعلام خواهد شد، صالح ترین نامزد را برگزینند." (سخنرانی آقای خامنه ای در میدان آزادی سنج، روزنامه اعتماد ملی، ۲۳ اردیبهشت ۸۸)

۲ - میرحسین موسوی: ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر تصمیم درستی بود. (مصاحبه با خبرگزاری مهر، ۱۳۸۸/۰۳/۰۲)

۳ - نمی شود این نظام را به آدمکشی در اول انقلاب متهم کرد. این نظام مظلوم بوده است... گروه های تروریستی تا پایان جنگ هم زیر نفوذ صدام علیه ما میجنگیدند و هنوز هم پشتیبانی آمریکا از آنها وجود دارد. نباید به مظلومنمایی آنها توجه کرد. چرا که اگر به قدرت برسند باز هم همان آش و همان کاسه است. (سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه شهید باهنر کرمان، وبسایت قلم نیوز، ارگان رسمی ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی، ۱۶ اردیبهشت ۸۸)

۴ - "اهانت به مقدسات شیعه یا سنی، خط قرمز نظام است و هیچکس چه شیعه و چه سنی، حق ندارد با غفلت یا از روی تعصب این خط قرمز را نادیده بگیرد." (سخنرانی آقای خامنه ای در جمع مردم سقر، خبرگزاری ایرنا، ۱۳۸۸/۲/۲۹)

جنگ های قرن ۲۱ و ماشین های کشتار



گزینه ضروری به شمار می آید. بعلاوه جنگ های آمریکا در مناطق دور دست با شرایط جغرافیایی دشوار و عدم آشنایی سربازان آمریکایی با زبان و فرهنگ محلی، رهبران سیاسی و نظامی را به استفاده از این سلاح ها ترغیب میکند و به ارتش آمریکا امکان میدهد که در هر نقطه ای از زمین بدون ترس از افزایش تلفات بجنگد. براساس برنامه تسلیحاتی پنتاگون تحت عنوان **FCS Future Combat Systems - Full** که بودجه ۲۳۰ میلیاردی برای آن تعیین شده، قرار است وزارت دفاع آمریکا تا سال ۲۰۱۵ حدود ۱۵ درصد نیروهای مسلح خود را روباتیزه کند. ماتیو کار اضافه میکند دکترین بیمارگونه نظامی تحت عنوان **Full Spectrum Dominance** که فانتزی تسلط کامل از طریق تکنولوژی نظامی را در سر می پروراند، با این سلاح ها تقویت شده و در استفاده گسترده تر از آنها نقش بازی می کند.

ماتیو کار در ادامه مقاله خود که در تاریخ ۱۳ مارس امسال منتشر شده است، درباره خطرات آتی و کنونی روبات های کشته همدار داده که چکیده ای از آن را در زیر میخوانید:

شوق و شوری که برای کاربرد این سلاح ها بوجود آمده نگرانی در مورد جنگ های آتی و عواقب آن را افزایش میدهد. در شرایط کنونی این ماشین ها معمولاً توسط خلبان های تعلیم دیده که در کنار دستگاه در فاصله ۷۵۰۰ مایلی نشسته اند اداره میشوند. ولی هفته گذشته برای اولین بار یک حمله موفق توسط سربازان معمولی در عراق به اجرا درآمد که این احتمال را تقویت میکند روزی بایاید که سربازان به جنگ بروند بدون اینکه حتی پا به میدان جنگ گذشته باشند. در حال حاضر انسان بخشی از زنجیر کشتار است، ولی شاید دیر نباشد روزی که خود ماشین ها تصمیم بگیرند کی و به کدام هدف شلیک کنند.

پیت سینگر متخصص روباتیک در کتاب جدیدش تحت عنوان: **Wired for War**، پیش بینی می کند این ماشین ها میتوانند عصر جدیدی از "جنگ های بی هزینه" را بوجود بیاورند که اشتیاق و وسوسه به جنگ را بیش از پیش تشویق میکند. منتقدان دیگر در باره ی رقابت تسلیحاتی مبتنی بر روبات ها هشدار داده و اعلام خطر میکنند که ممکن است این ماشین ها توسط تروریست ها در جهت معکوس تنظیم شده و علیه سازندگان آنها به کار روند.

مدافعین جنگ های روباتی ادعا میکنند روبات ها مانع جنایت های جنگی میشوند زیرا انگیزه های احساسی انسان مثل خشم و انتقام در عملکرد آنها دخالت ندارد. ولی قتل شهروندان غیرنظامی در جنگ های مدرن لزوماً ناشی از احساسات نیست، بلکه از محاسبات "مبتنی بر عقل" و یا "خسارت جانبی" ناخواسته برمیخیزد و مشکل بتوان با ماشین این مساله را حل کرد.

ژنرال وست مورلند یکی از فرماندهان جنگ ویتنام در سال ۱۹۷۰ گفته بود امیدوار است روزی توسعه نظامی باعث شود ، ماشین ها تا آنجا که ممکن است جای انسان را بگیرند. حالا که پنتاگون رویای تبدیل ارتش به پلیس روباتی برای کنترل گوشه های تاریک جهان را در سر می پروراند، شاید آن روز رسیده باشد.

ماه گذشته نیویورک تایمز گزارش داد باراک اوباما در نظر دارد تاکید بر پیشبرد دموکراسی در پاکستان را کنار بگذارد و استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین در مرز افغانستان را قویاً تشدید کند. در این ضمن اجساد انسان ها روی هم انباشته شده و مشکلات سیاسی و اجتماعی که کشورهایی مثل پاکستان را بی ثبات میکند، از کانون توجه به کنار میرود. بهای تنها یک عدد ماشین جنگی ۴,۵ میلیارد دلار است. این پرسش به جایی است که در پاکستان، کشوری که مدارس مذهبی غالباً تنها شکل قابل دسترس آموزش است و در حال حاضر فقط ۲,۶ درصد تولید کل ملی را صرف آموزش میکند، چرا این پول ها و منابع در سیستم سکولار آموزشی سرمایه گذاری نمی شود. این پرسش نیز بجاست: آیا اگر به جای سرمایه گذاری روی صنایع پیشرفته جنگی که دهقانان پاکستانی را از طریق کنترل از راه دور به قتل می رساند، روی حمایت از جامعه مدنی شکونده ولی چالاک پاکستان سرمایه گذاری میشد، ثبات کشور در دراز مدت بهتر تامین نمی شد. ؟

منابع

*مقاله ماتیو کار

<http://www.thefirstpost.co.uk/46741/opinion-the-us-is-relying-on-an-army-of-drones-to-fight-the-taliban-and-al-qaeda-in-pakistan>

*در باره تولید ماشین های کشته

<http://www.wired.com/wired/archive/13.06/drones.html?pg=1>

[=topic_set&topic=drones](#) ۹ خرداد ۱۳۸۸

روشنگری. برای اینکه تابوت سربازان آمریکایی با هواپیما به خاک آمریکا وارد نشود، بهترین راه البته پایان دادن به حملات آمریکا به خاک دیگر کشورهاست. اما باراک اوباما در طول مبارزه انتخاباتی گفته بود برنامه او بازسازی قدرت آمریکادر جهان است و قدرت آمریکا امروز همانطور که همه میدانند اساساً بر توان نظامی آن استوار است. به همین جهت اوباما برای پایان دادن به تلفات آمریکایی ها نه به پایان دادن به جنگ ها بلکه به آخرین طرح های پنتاگون متوسل شده است. او که از اینترنت و وبلاگ برای مبارزه انتخاباتی به نحوی بی سابقه استفاده کرد، اکنون میکوشد بیش از پیش صحنه جنگ های خاورمیانه ای آمریکا را به نوعی بازی کامپیوتری تبدیل کند که در آن "سربازان" آمریکایی از هزاران کیلومتر فاصله به همان ترتیب "میجنگند" که نوجوانان در کلوپ های بازی با حرکت دادن دسته جوی استیک خود روی ماشین های بازی. اما اینجا صحنه، مجازی نیست، محل واقعی زندگی مردم در افغانستان، پاکستان یا عراق است و با هر حرکت دست "خلبان"، یا بهتر بگویم کسی که نقش خلبان را بازی میکند، خانه های مردم ویران شده و اجساد شهروندان غیرنظامی روی هم تلمبار میشود.

سلاح جدید، روبات هایی است به نام **Predator**، یا **unmanned aerial vehicle [UAV]** یا **drone** یا هواپیماهای بدون سرنشین. این روبات ها که پنتاگون و سازمان سیا از دهه ۶۰ در دوره جنگ ویتنام روی آن کار کرده و آن را تکامل داده اند، اگرچه پرواز میکنند و ظاهری شبیه هواپیما دارند، ولی در واقع سلاح های سنگین هستند مجهز به لیزر و موشک های هوا به زمین که میتوانند در ارتفاع ۸۰۰۰ متری به مدت ۲۴ بمانند. در تمام طول سال جاری حملات با این سلاح ها به پاکستان لاینقطع ادامه داشته است و گزارش رسانه های بزرگ از نتایج آن ها به صورت اعلام تلفات از "طالبان ها" اعلام میشود، در حالیکه در واقعیت مدت ها طول می کشد تا مقامات پنتاگون و ناتو در یابند به کجا شلیک کرده اند، حمله چه تعداد تلفات داشته، چه کسانی "تلف" شده اند. در این ضمن در روی زمین مردم اجساد قربانیان را که تعداد زیادی از آنها را کودکان و زنان تشکیل میدهند از زیر خرابه های خانه های خود بیرون می کشند. انکار یا نادیده گرفتن قربانیان غیرنظامی که بنا بر گزارشات حدود ۹۸ درصد تلفات را تشکیل میدهند بهترین ابزار طالبان ها و نیروهای بنیادگرا برای تقویت مواضع خود در میان مردم است. حتی خود دستگاه امنیتی پاکستان گزارش داده این سلاح ها تا کنون عده ای زیادی نیروی تازه نفس به طالبان ها اهدا کرده که به انگیزه گرفتن انتقام خون بستگانشان که توسط این هواپیماها کشته اند به جنگجویان طالبان می پیوندند. به عبارت دیگر قدرت های جهانی بعد از اینکه در تلاش برای تسلط کامل بر جهان، در همکاری با حاکمان مستبد و نیروهای واپسگرای محلی نیروهای دموکرات، سوسیالیست و سکولار را در اغلب کشورهای خاورمیانه به شکست کشانده و به حاشیه راندند و میدان را برای بنیادگرایی بازکردند که خود را به ماشین کشتار تبدیل کرده اند، حالا ارتش های خود را نیز به ماشین های کشتار در معنای واقعی کلمه تبدیل میکنند.

ماتیو کارنویسنده و روزنامه نگار انگلیسی که در رابطه با بحران خاورمیانه کار کرده است می نویسد حوزه استفاده از روبات های کشته گسترده تر از پاکستان است. به نوشته او در حال حاضر ۵۰۰۰ عدد از این روبات ها در عراق، افغانستان و پاکستان مستقر شده است. به عقیده او کار این ماشین های کشتار ممکن است به سلاح عمومی جنگ های قرن بیست و یک تبدیل شوند. او می نویسد در شرایطی که آمریکا از فقدان نیروی انسانی برای جنگ هایش رنج می برد، این سلاح ها را یک

راستی نمی بینید؟



امیره هس، نویسنده و روزنامه نگار اسرائیلی

<http://www.europalestine.com/spip.php?article4139>

یادداشت مترجم:

خاتم امیره هس **Amira Hass** که مقالاتش معمولاً در روزنامه اسرائیلی هآرتز چاپ می شود در این ماه هنگامی که برای انجام کار خبرنگاری خود می خواست وارد غزه شود در «مرز» ارتز **Erez** بازداشت شد. اسرائیل ورود اتباع خود را به غزه از ماهها پیش از آغاز جنگ اخیر ممنوع کرده بود.

در مقاله زیر، وی مردم اسرائیل را به پرسش می گیرد و آنها را به همدستی «با یک رژیم غاصب و سرکوبگر» متهم می کند. برخی از سایت های اینترنتی به این متن عنوان «من متهم می کنم» داده اند، زیرا با سرمقاله مشهور امیل زولا در دفاع از دریفوس (۱۸۹۸) شبیه است. مقاله در ۳۰ اوت ۲۰۰۶ در هآرتز چاپ شده بوده و اخیراً به مناسبت بازداشت نویسنده، در سایت **Palestine Telegraph** (نخستین روزنامه اینترنتی درغزه) منتشر شده است (۱). باری، اگر در داستان یوسف وزلیخا گفته شده بود که سرانجام «یکی از اهل خانه به بی گناهی یوسف شهادت داد» خوشبختانه و به برکت مبارزه عادلانه و پیگیر فلسطینی ها امروز متعدد اند وجدان های بیداری در اسرائیل که به بی گناهی و ستمدگی فلسطینی ها گواهی می دهند. یکی از نمونه هایش امیره هس است. (تراپ حق شناس ۲۸ مه ۲۰۰۹)

«ما به عنوان یهودی از همه امتیازهایی که اسرائیل در اختیارمان می گذارد برخورداریم و این همه ما را همدست او می سازد. مسأله این است که هریک از ما چه کاری باید بکنیم تا همکاری روزمره و مستقیم و فعال خودمان را با یک رژیم غاصب و سرکوبگر کاهش دهیم؟»

«چه اهمیتی دارد امضای یک طومار و اعتراض؟ آخر ما را که نمی کشند، ما را که به اردوگاه کار اجباری نمی فرستند، ما را که از کسب نان روزانه نمی اندازند، ما را که از تفریح در خارج شهر یا خارج کشور ممنوع نمی کنند!»

فعلماً با اسرائیلی هایی که بنا بر ایدئولوژی شان و به این عنوان که «ما ملت برگزیده خدا هستیم» از سلب مالکیت مردم فلسطین پشتیبانی می کنند کاری نداریم. از قاضیان دادگاه ها نیز که کلیه سیاست های نظامی دولت مبنی بر قتل و ویرانگری را تیرنه می کنند نیز سخنی نمی گوئیم. از فرماندهان ارتش هم که آگاهانه ملتی را به طور کامل در حصار دیوار و سیم های خاردار و تحت کنترل برج های مراقبت و مسلسل های اتوماتیک و نورافکن های کورکننده حبس می کنند حرفی نمی زنیم. وزیران هم به کنار. اینها را نمی توان فقط همدستان [رژیم] نامید، آنها مهندسان، طراحان، صاحب نظران، شکنجه گران و جلادان این سیستم اند.

اما دیگران هم هستند، شما همگی. مورخان، ریاضی دانان، ناشران بزرگ، شخصیت های شناخته شده رسانه ها، روانشناسان و پزشکان خانواده ها، وکلای دادگستری که نه جانبدار «گوش امونیم» (۲) اند و نه طرفدار حزب کادیم (۳)، معلمان و مربیان، کسانی که پیاده روی را دوست دارند و آواز خواندن دستجمعی، شعیده بازان بلند پرواز. کجایی شما؟ همگی شما که درباره نازیسم، هولوکاست و گولاگ های شوروی تحقیق می کنید؟ آیا امکان دارد که قانون تبعیض نژادی سیستماتیک را تأیید کرده باشید؟ آیا امکان دارد با قوانینی موافق باشید که به اعراب گالیله [منظور فلسطینی های ناحیه جلیل در شمال فلسطین است. م. حق نمی دهد که به اندازه همسایگان یهودی شان غرامت مالی ناشی از جنگ دریافت کنند؟] (آریه دایان، هآرتز ۲۱ اوت ۲۰۰۶)

آیا ممکن است با قانونی درباره تابعیت [شهروندی] موافق باشید که نژادپرستانه باشد و ممنوع کند که یک عرب اسرائیلی در خانه خود همراه با خانواده اش زندگی کند؟ آیا ممکن است در کنار کسانی بایستید که بازم زمین های بیشتری صادره می کنند، درختهای بیشتری را از ریشه برمی کنند تا شهرک های جدیدی برای کولون ها [مهاجران یهودی] یا جاده هایی ویژه یهودیان بسازند؟ آیا ممکن است از بمباران ها و پرتاب موشک هایی پشتیبانی کنید که سالخوردهگان را نیز مانند جوانان در نوار غزه می کشد؟

آیا شما، همه شما، موافقید که قدم گذاشتن به یک سوم ساحل غربی (دره رود اردن) برای فلسطینی ها ممنوع باشد؟ آیا موافقید که دهها هزار فلسطینی که تابعیت کشوری خارجی دریافت کرده اند نتوانند نزد خانواده هاشان در سرزمین های اشغالی برگردند؟

آیا امکان دارد که شما با بهانه امنیتی، وجدان خود را راحت کنید وقتی دانشجویان غزه را از آموزش «ارگوتراپی» (پیراپزشکی) در شهر بیت لحم یا تحصیل پزشکی در ابودیس محروم می کنید، یا وقتی که بیماران شهر رفح [نوار غزه] نتوانند در رام الله [ساحل غربی] مورد درمان قرار گیرند؟ آیا شما هم فکر می کنید ساده است که آدم خود را پشت بهانه «ما خبر نداشتیم» قیام کند؟ یعنی ما نمی دانستیم که تبعیض در توزیع آب، که کاملاً تحت کنترل اسرائیل است، باعث شده که هزاران خانواده فلسطینی در ماه های داغ تابستان از آب محروم باشند؛ یعنی ما اصلاً خبر نداشتیم که سربازان «نیروی دفاع اسرائیل» راه ورود به دهکده ها را سد کرده بودند و نمی گذاشتند که مردم به چشمه ها و منابع آب دسترسی داشته باشند.

اما این دیگر نمی شود که شما درهای آهنی را ندیده باشید که در تمام طول جاده ۳۴۴ در ساحل غربی، راه ورود به این جاده را بر دهکده های فلسطینی می بندد و آنها را دور می زند. نمی شود که شما جانبدار آن باشید که هزاران کشاورز نتوانند بر سر کشتزارها و باغستان های خود بروند. نمی شود که شما تأیید کنید که نوار غزه را در قرنطینه بگذارند و مانع از ورود دارو به بیمارستان ها، توزیع برق و تأمین آب برای یک میلیون و چهارصد هزار نفر بشوند و از ماهها پیش رابطه آنها را با دنیا قطع کنند.

آیا ممکن است شما ندانید که در فاصله ۱۵ دقیقه ای دانشکده یا دفترکارتان چه می گذرد؟ آیا به عقل می گنجد که شما بر سیستمی صحه بگذارید که سربازان یهودی در راه بندان (چک پوینت) های نظامی در قلب ساحل غربی ده ها هزار نفر را هر روز، ساعت ها و ساعت ها در آفتاب سوزان به انتظار نگه دارند و افراد را دسته دسته کنند که: «اهالی نابلس و تولکرم افراد کمتر از ۳۵ سال حق عبور ندارند. یالا! برگردید به جنین!» «اهالی سلیم، شما اجازه ندارید اینجا بایستید!» «زنی بیمار از خط گذشت، درسی بهش بدهیم که فراموش نکند، او را ساعت ها در بازداشت نگه می داریم». هرکسی می تواند به سایت اینترنتی **Machsom Watch** مراجعه کند (۴) و اینگونه شهادت ها بلکه بی شمار بدتر از اینها را تماشا کند که همچون امری عادی، روز به روز جریان دارد: کسانی که وقتی علامت صلیب شکسته را بر گور یک یهودی در فرانسه می بینند یا به یک تیرت ضد یهودی در یک روزنامه محلی اسپانیا برخورد می کنند آنها را خشم و نفرت فرا می گیرد، ممکن نیست ندانند چگونه از اینجا اطلاع کسب کنند تا نه خشمگین شوند نه منزجر.

ما به عنوان یهودی از همه امتیازهایی که اسرائیل در اختیارمان می گذارد برخورداریم و این همه ما را همدست او می سازد. مسأله این است که هریک از ما چه کاری، به طور روزمره، مستقیم و فعال باید انجام دهیم تا همکاری خودمان را با یک رژیم غاصب و سرکوبگر سیری ناپذیر کاهش دهیم؟ چه اهمیتی دارد امضای یک طومار و اعتراض؟ آخر ما را که نمی کشند، ما را که به اردوگاه کار اجباری نمی فرستند، ما را که از کسب نان روزانه نمی اندازند، ما را که از تفریح در خارج شهر یا خارج کشور ممنوع نمی کنند! اینجا ست که بار همدستی و کولابوراسیون و مسؤلیت مستقیم بی اندازه بر دوش ما سنگینی می کند (۵).

۱- http://www.info-palestine.net/article.php3?id_article=6629

۲- **Gush Emunim** جنبش سیاسی بنیادگرایان یهودی

۳- **Kadima** حزبی که آریل شارون در اواخر عمر پس از بیرون آمدن از حزب لیگود تأسیس کرد.

۴- <http://www.machsomwatch.org/en>

۵- متن انگلیسی:

<http://www.haaretz.com/hasen/spages/756413.html>

راه انسان بسوی توسعه و رشد : سرمایه داری و یا سوسیالیسم ؟

یونس پارسا بناب

در آمد

نوشته حاضر جمع بندی ها و نتیجه گیری های نکات مهم و اصلی یک کلاس درس تابستانی تحت عنوان " راه انسان به سوی توسعه و رشد : سرمایه داری یا سوسیالیسم ؟ " می باشد . در تهیه و تنظیم رنوس مطالب و محتوی این کلاس درسی و نوشته حاضر ، نگارنده از مقالات و کتابهایی که برخی از مارکسیست ها و سوسیالیست های آمریکای شمالی در کلاس های درسی خود به کار می برند ، استفاده کرده است . این مقالات و کتاب ها همراه با دیگر منابع در آخر این نوشته به صورت " منابع و ماخذ " آورده شده اند .

رنوس مطالب و نکات مهم این کلاس درسی که نوشته حاضر بخشی از آنها را در بر می گیرد ، عبارتند از :

۱ - خواست انسان و سرچشمه رشد و توسعه انسان

۲ - منطق سرمایه و استثمار کار و زحمت

۳ - قوانین حاکم بر سرمایه و جوهر مبارزات طبقاتی

۴ - جدایی ها و وحدت ها بین کارگران

۵ - پروسه جهانی شدن و احتیاج سرمایه در ایجاد مصرف گرایی

۶ - بحران در رژیم سرمایه ، نقش دولت و پدیده امپریالیسم

۷ - توسعه انسان و چرایی سوسیالیسم

۸ - چشم انداز سوسیالیسم در قرن بیست و یکم

خواست انسان و هدف سوسیالیسم

۱ - مردم جهان می خواهند به منابع و وسائلی که ضروری برای توسعه و پیشرفت هستند ، دسترسی داشته باشند . امکان توسعه و رشد انسان نمی تواند میسر گردد مگر اینکه انسان به غذا ، بهداشت و سلامتی ، آموزش و پرورش و امکان حق تعیین سرنوشت دسترسی داشته باشد . در غیر این صورت چگونه ممکن است که انسان گرسنه ، معلول و مریض ، بی سواد و بالاخره در بند نگاه داشته شده بتواند به آرزوی خود که توسعه و پیشرفت است ، نایل آید .

اندیشه ایجاد جامعه ای که در آن انسان بتواند و اجازه داشته باشد که به رشد و توسعه بالقوه خود دامن بزند همیشه هدف سوسیالیست های جهان بوده است . اگر قرار است که بشریت زحمتکش از فقر مادی و معنوی که امروز بیش از هر زمانی در گذشته جهانی و گسترده شده رهانی یابد ، می باید سوسیالیسم را به عنوان یک ایده ، یک پروژه ، یک راه طولانی و بالاخره یک نظام جانشین رژیم سرمایه سازد .

سوسیالیسم قرن بیست و یکم نمی تواند از طریق صرفا رفرفرم های سرمایه داری دولتی و یا پروسه توهم زای " راه رشد غیر سرمایه داری " به وجود آید . در سوسیالیسم معاصر ، انسان بیش از هر زمانی در گذشته باید بر نیروها ، منابع و ماشین تولیدی و نهادهای دولتی کنترل داشته و نتیجتا نقش عمده ای را در گذار به استقرار سوسیالیسم ایفاء کند

۲ - هدف سوسیالیست ها همیشه ایجاد محیط و شرایطی است که انسان ها در آن قادر شوند ظرفیت ها و پتانسیل خود را به رشد کامل برسانند . این هدف حتی در نوشته ها و کردار سوسیالیست های پیش از مارکس در اوایل قرن نوزدهم توضیح داده شده است . به طور نمونه ، هنری سن سیمون در سخنرانی های خود بطور روشن مطرح می کرد که هدف این است که تمام اعضای جامعه با دسترسی به بزرگترین فرصت های ممکن بتوانند ظرفیت های پتانسیل " بالقوه " خود را توسعه و رشد دهند . این هدف در دهه های بعدی قرن نوزدهم توسط مارکس و بعدا مارکسیست ها بطور شفاف و جامع شرح داده شده است . در اولین پیش نویس " مانیفست " ، فردریک انگلس در جواب به این سوال چنین جواب میدهد: " باید جامعه ای را به وجود آورد که در آن هر عضوی بتواند لیاقت هایش را رشد داده و تمام فعالیت ها و قدرت خود را بدون اینکه شرایط اصلی جامعه را به خطر اندازد ، به کار گیرد " .

در نسخه آخر " مانیفست " مارکس چنین جمع بندی کرد که هدف " جامعه ای است که در آن رشد آزاد هر کسی شرط رشد آزادی برای همه است " . منظور این است که در جامعه سوسیالیستی انسان ها به همدیگر بستگی متقابل دارند و اعضای یک خانواده محسوب می شوند . ما نمی توانیم جامعه ای را قبول کنیم که در آن بعضی ها حق داشته باشند ظرفیت های خود را رشد دهند و بعضی ها از آن محروم باشند . هدف توسعه و رشد پتانسیل تمام انسان ها است . مارکس در نوشته هایش از رشد " انسان ثروتمند " در جامعه سوسیالیستی صحبت می کند ، منظور او از انسان ثروتمند کسی است که رشدش یک ضرورت درونی است یعنی کسی " که هم در لیاقت هایش و هم در احتیاجاتش ثروتمند " است . برای مارکس این وضع یک " ثروت واقعی " یعنی " ثروت انسانی " است . " ثروت انسانی " مساوی است با " نیروی تولیدی رشد یافته تمام افراد " . او بعد از طرح این سوال که " ثروت چیست ؟ " بغیر از جهان شمولی احتیاجات ، ظرفیت ها ، لذت ها ، نیروهای تولیدی ؟ " چنین پاسخ می دهد که هدف " فرد کاملا توسعه یافته رشد فردیت ثروت زا که متعادل در تولید و مصرف باشد " می باشد .

رشد و توسعه انسان از کجا سرچشمه می گیرد ؟

۳ - رشد انسان نه از آسمان ها " نازل " می گردد و نه از " فطرت " و " ذات " و " طبیعت " او ناشی می گردد . پس انسان چگونه می تواند به رشد کامل خود برسد ؟ جواب مارکس به این سوال همیشه " پراتیک " یعنی تلاش انسان و منظورش پراتیک انقلابی یا " پراکسیس " است .

او تاکید می کرد که منظور از پراتیک انقلابی یعنی " همگامی تغییر شرایط و عمل و فعالیت انسان ها " . به کلامی دیگر ، انسان ها قابلیت ها و ظرفیت خود را در مسیر فعالیت خود رشد می دهند . این مبارزه و یا فعالیت شاید بیشتر از پنجاه سال طول بکشد ولی در مسیر این مبارزه است که جامعه و در همبستگی و همگامی با آن انسان نیز دستخوش تحول و دگرگونی قرار می گیرند . این پروسه بالاخره منجر به این امر می گردد که بشر خود را برای تمرین قدرت سیاسی آماده می نماید . بعد از وقوع انقلاب کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ ، مارکس خطاب به کارگران گفت که شما می دانید که " باید از مسیر مبارزات طولانی و پروسه های تاریخی متعددی عبور کنید تا شرایط و نتیجتا انسان را دستخوش دگرگونی سازید " .

باید توجه کرد که اندیشه تغییر همگام و همبسته در شرایط جامعه و در خود انسان فقط محدود به مبارزه طبقاتی نیست . این مبارزه و تمرین ، در تمام فعالیت ها و کوشش های انسان نهفته است . ما در پروسه تولید نیز دستخوش تحول قرار می گیریم . بطور مثال ، در پروسه تولید " تولید کنندگان تغییر می کنند چون آنها کیفیت های جدیدی را در خود می یابند و با دگرگونی در خود باعث رشد خود می شوند و با خود اندیشه ها ، زبان و احتیاجات جدیدی را خلق می کنند " که قبلا نداشتند . مارکس تاکید می کند که " زمانی که کارگر در یک پروژه برنامه ریزی شده شرکت می کند و با دیگران و همراه آنان در تولید شرکت می کند ، بتدریج خود را از زنجیر های فرد گرایی رها می سازد و رشد خود را در مقایسه با ظرفیت های هموعان خود به پیش می برد . در نتیجه ، ما نمی توانیم تصور کنیم که توسعه و رشد انسان بدون پراتیک امکان دارد " . ولی واقعیت این است که منطق حرکت سرمایه هیچوقت نمی تواند رشد کامل انسان را تضمین کند . زیرا بطور کلی هدف حرکت سرمایه انباشت از طریق کسب سود است . این امر انگیزه و هدف و منطق حرکت سرمایه است که بقای نظام را تضمین می کند .

برای اینکه مقدار سود را بیشتر سازد ، سرمایه به هر وسیله ممکن متوسل می شود که در صد استثمار کارگران را افزایش دهد . نظام ، کارگران را از همدیگر جدا ساخته و از طریق پروسه امتیزه کردن آنان ، اقشار متنوع کار و زحمت را علیه همدیگر می سازد . شایان ذکر است که چشم انداز و افق سوسیالیسم چه در گذشته و چه در حال حاضر در نتیجه چالش و به مصاف جدی کشیدن واقعیت های عینی نظام سرمایه داری رشد و نمو می کند . بررسی اجمالی افق و چشم انداز سوسیالیسم نشان می دهد که پروسه استقرار سوسیالیسم در قرن بیست و یکم با اینکه طولانی و پر پیچ و خم است ، ولی وقوع و پیروزی آن امکان پذیر و برای انسان ضروری است . در اینجا بیش از اینکه به چگونگی پروسه استقرار و احتمال پیروزی سوسیالیسم بپردازیم بهتر است نیم نگاهی به ویژه

گی های روابط سرمایه داری که ماتی بزرگ در مقابل تلاش انسان برای رشد خود است، بیادازیم.

چرا منطق سرمایه در تضاد با توسعه و رشد انسان است؟

۴ - در سرمایه داری معاصر (نظام جهانی سرمایه) منطق سرمایه یعنی انباشت برای کسب سود بیشتر، از موقعیت متوقف و مسطی برخوردار است. این منطق بر خلاف احتیاج انسان ها برای رشد عمل می کند. در سرمایه داری، هدف تولید، افزایش سود است. در این نظام هم انسان و هم طبیعت وسیله هائی در جهت تامین آن هدف هستند. با نگاهی اجمالی به ویژه گی های کلیدی در روابط تولیدی سرمایه، بهتر می توانیم با منطق حرکت سرمایه آشنائی پیدا کنیم.

در عرصه روابط تولیدی سرمایه داری ما شاهد دو ویژه گی مرکزی هستیم. در یک سو سرمایه داران (صاحبان ثروت و وسائل مادی تولید) قرار دارند که جهت گیری شان بسوی ازدیاد ثروت است. آنها کالاها را با هدف کسب پول بیشتر و ارزش اضافی می خرند. همین و بس: سود بیشتر. آنچه که برای سرمایه داران مهم است رشد سرمایه آنهاست.

از سوی دیگر، کارگران (مردمی که صاحب وسائل تولید برای تولید مایحتاج خود نیستند) قرار دارند. بدون وسائل تولید آنها نمی توانند کالاهایی را برای فروش در بازار برای تبادل اجناس تولید کنند. پس آنها چگونه اجناسی را که محتاجند می توانند تهیه کنند؟ آنها این اجناس را از طریق فروش تنها چیزی که صاحبش هستند (یعنی نیروی کار خود) می توانند بخرند. کارگران نیروی کار خود را به هر کسی که می خواهند می توانند بفروشند ولی آنها در تعیین مزد و حقوق خود عموماً کوچکترین نقشی ندارند زیرا آنها که تنها تولید کنندگان واقعی تمام تولیدات هستند، کوچکتری حق تصاحب بر تولیدات را ندارند.

۵ - جدائی کامل وسائل تولید از تولیدکنندگان دو جنبه و یا گزینه اساسی دارد که پرداختن به آنها حائز اهمیت است.

الف- کارگران نیروی کار خود را به صاحبان وسائل تولید می فروشند و یا ممکن است که

ب- کارگران وسائل تولید را از صاحبان آن وسائل کرایه کنند. ولی همانطور که مختصراً شرح داده می شود تنها گزینه اول است که شرایط را برای تولید سرمایه داری و بقا و ادامه آن مهیا می سازد.

چه کسانی تصمیم می گیرند که یکی از گزینه های فوق الذکر انتخاب گردد؟

صاحبان وسائل تولید (سرمایه داران) تصمیم می گیرند. تصاحب بر وسائل تولید تعیین می کند که سرمایه داران با داشتن قدرت، حق تصمیم گیری داشته باشند. این سرمایه داران هستند که می توانند با استفاده از مالکیت خود اهداف خود را کسب کنند. تا زمانی که سرمایه داران پیوسته صاحبان تولیدات باقی بمانند، تنها راه برای اینکه کارگران به بقای زندگی خود ادامه دهد فروش نیروی کار خود است. ولی چرا سرمایه داران تصمیم می گیرند که نیروی کار را از کارگران بخرند؟ سرمایه داران نیروی کار را از کارگران می خرند دقیقاً به این علت که نیروی کار وسیله ای است برای کسب هدف سرمایه داران: سود، تنها رشد سرمایه است که مورد توجه سرمایه دار است. بعد از اینکه سرمایه دار نیروی کار را از کارگر می خرد آنوقت می تواند کارگر را مجبور به تولید سود کند.

۶ - در این شرایط ما شاهد معامله ای هستیم که در آن تبادل بین طرفین (صاحب پول و صاحب نیروی کار) در بازار بوقوع می پیوندد: کارگر محتاج پول است و سرمایه دار محتاج نیروی کار. هر یک از آنها به چیزی محتاجند که آن دیگری دارد. به نظر می رسد که در این تبادل، چیزی عاید هر دو طرف خواهد گشت. در ظاهر مثل یک معامله "آزاد" می ماند. خیلی ها که نظاره گر بازار هستند بعد از مشاهده این "معامله آزاد" اعلام می کنند که "ما ناظر آزادی هستیم". بالاخره کسی شما را مجبور نمی کند که تن به تبادل بدهید: شما حق دارید که یا نیروی کار خود را بفروشید و یا از گرسنگی بمیرید!

۷ - اما آنچه که این تبادل و معامله بازاری را از فروش تمام کالاها متمایز می سازد، چیست؟ این واقعیت دارد که کارگر هیچ گزینه ای بغیر از فروش آنچه که دارد، نیست. اما این امر در مورد یک دهقان و یا پیشه ور نیز صدق می کند. آنچه که متفاوت و متمایز است این است که بعد از فروش نیروی کار توسط کارگر یک چیز

خیلی جالبی به هر یک از دو طرف معامله (سرمایه دار و کارگر) اتفاق می افتد که حائز اهمیت است. در این مورد مارکس چنین می گوید: "آن کسی که قبلاً صاحب پول بود حالا به عنوان سرمایه دار در جلو به راه می افتد و صاحب نیروی کار نیز به عنوان کارگر او را تعقیب می کند." آنها به کجا می روند؟ آنها می روند تا وارد مکان کار گردند. آنها وارد مکانی می شوند که در آنجا سرمایه دار فرصت پیدا می کند که از حق مالکیت بر آن کالائی که خریده استفاده کند.

منطق سرمایه در حوزه تولید چگونه عمل می کند؟

۸ - عموماً دو ویژه گی کلیدی در پروسه تولید در تحت روابط سرمایه داری اتفاق می افتد. یکم اینکه کارگر تحت رهنمود، نظارت و کنترل سرمایه دار کار می کند. هدف سرمایه دار (انباشت سود) خصلت، طبیعت و چرانی تولید را تعیین می کند. راهنمایی ها و فرامین در پروسه تولید از بالا بر کارگران اعمال می گردند. در مکان تولید، از بازار خبری نیست. یک رابطه عمودی بین آن که قدرت دارد و آن که قدرت ندارد به وجود می آید. این رابطه را "نظام فرمائی" یعنی نظام استبدادی در مکان تولید (کارگاه، کارخانه و...) می نامند. چرا سرمایه دار این کنترل و قدرت را نسبت به کارگران دارد؟ زیرا او حق استفاده از ظرفیت ها و استعداد کارگران در حیطه کار را خریده است. این همان حق مالکیت است که سرمایه دار خریده است. این همان حق مالکیت است که کارگر مجبور است به فروش آن، زیرا این تنها گزینه موجود است که کارگر بوسیله آن می تواند به بقای خود ادامه دهد.

چرا کارگران فاقد حق مالکیت هستند؟

۹ - دومین ویژه گی تولید سرمایه داری این است که کارگران هیچ حق مالکیت بر محصولی که خود تولید می کنند را ندارند. آنها تنها چیزی را که می توانستند با داشتن آن (نیروی کار) ادعائی داشته باشند، به سرمایه دار فروخته اند. کارگران مثل تولید کنندگان در کمون ها و مکان های تعاونی نیستند. تولید کنندگان در تعاونی ها می توانند از محصولاتی که در آنجا تولید می کنند، استفاده کنند زیرا آنها حق مالکیت نسبت به محصولاتی که تولید می کنند را دارند. زمانی که کارگران در کارگاه ها و کارخانه ها سخت تر کار کرده و یا فرایند کارشان افزایش می یابد ارزش مالکیت سرمایه دار را افزایش می دهند. برخلاف تعاونی ها (که ویژه گی روابط تولیدی سرمایه داری را ندارند)، در محل کار سرمایه دار تمام فرآورده های منتج از فعالیت های پر بار کارگران به سرمایه دار تعلق دارد. به این علت است که فروش نیروی کار این قدر نقش کلیدی در ویژگی های سرمایه داری ایفاء می کند.

استثمار کارگران چگونه اتفاق می افتد؟

۱۰ - چه اتفاقی بعد از فروش نیروی کار در حیطه تولید سرمایه داری به وقوع می پیوندد؟ بعد از انجام معامله در بازار کار هر اتفاق و روندی بطور منطقی از طبیعت روابط تولیدی سرمایه داری پیروی می کند.

چون هدف سرمایه دار کسب ارزش اضافی است در نتیجه او به میزانی نیروی کار را می خرد که ارزش اضافی مطلوب را کسب کند. باید توجه کرد که شغل یک سرمایه دار اداره یک بنگاه خیریه نیست. برای اینکه درک بهتری از ارزش اضافی داشته باشیم بهتر است توجه کنیم که کارگران بطور عادی و عموماً آن مقدار از مایحتاج خود را می خرند که برای بقای سطح زندگی خود محتاجند: دستمزد واقعی. براساس سطح عمومی فرآیند در جامعه، می توان حساب کرد که چند ساعت کار روزانه برای آن دستمزد لازم است. مثلاً، در یک مکانی دستمزد روزانه ممکن است شش ساعت کار معمولی، شش ساعت از کار ضروری، را در بر گیرد. به عبارت دیگر کارگر باید شش ساعت کار کند تا مزد روزانه خود را کسب کند.

البته به نفع یک سرمایه دار نیست که کارگران تا حدی کار کنند که فقط دستمزد خود را درآورند. آنچه که سرمایه دار می خواهد این است که کارگران کار اضافی کنند. یعنی کارگران باید ساعتها بیشتر از کار ضروری را در روز انجام دهند. شرط ضروری برای کسب ارزش اضافی اجرای "کار اضافی" است که چندین ساعت طولانی تر از "کار ضروری" است. یعنی کار بیشتر از ساعت کاری که سرمایه دار دستمزد می پردازد. سرمایه دار به خاطر کنترل و تولید از یک سو و مالکیت تولید منبعث از کار کارگر از سوی دیگر (که

مکمل هم هستند (موفق می شود که از کارگران ساعات کار بیشتر از آنکه به آنها به عنوان دستمزد می پردازد ، اخذ کند .
قوانین حرکت سرمایه.

۱۱ - مطمئنا سرمایه دار به هر وسیله ممکن متوسل خواهد گشت که در صد تفاوت بین کار اضافی و کار ضروری را افزایش دهد . این همان در صد استثمار و یا در شکل پولی ، در صد ارزش اضافی است .

اگر کل ساعات کار در یک روز مساوی با سطح کار ضروری باشد (مثل شش ساعت کار در مثال فوق الذکر) در نتیجه کار اضافی انجام نیافته است . پس سرمایه دار چه کاری می تواند انجام دهد که به هدف خود یعنی کسب سود اضافی نایل آید ؟ یک گزینه و راه حل این است که سرمایه دار مزدی را که به کارگر می پردازد کاهش دهد . با کاهش دستمزدهای واقعی (برای مثال ، با کاهش دستمزد یک ساعت کار کارگر از ۹ دلار به ۳ دلار) ساعت کار ضروری برای تولید دستمزد نیز تنزل خواهد یافت . به جای شش ساعت کار ضروری ، فقط ۴ ساعت کار ضروری لازم خواهد بود . نتیجتا ، ۲ ساعت از ۶ ساعت کار روزانه تبدیل به کار اضافی برای سرمایه دار خواهد گشت ، پایه تولید ارزش اضافی که هدف آتی سرمایه دار است .

گزینه و چاره دیگر برای سرمایه دار این است که با استفاده از کنترل خود بر تولید ساعات کار روزانه را تا حد امکان افزایش دهد: مثلا از شش ساعت تا ده ساعت در روز . در این صورت ، چهار ساعت کار ضروری (برابر با مزد کارگر) و شش ساعت کار اضافی (برای سود اضافی) . اگر سرمایه دار ساعات کار روزانه را به ۱۲ ساعت ارتقاء دهد ، در آن صورت کارگر کار زیادتری برای سرمایه دار خواهد کرد که به طور قابل توجهی چند برابر بیشتر از مزدی است که در یک روز دریافت خواهد کرد و نتیجتا سرمایه رشد بیشتری خواهد کرد . راه دیگر برای اخذ کار بیشتر از کارگر تشدید و تسریع روند کار روزانه است ، یعنی اعمال فشار بر روی کارگران برای اینکه سخت تر و سریع تر در یک مدت معین و عموما بدون هر نوع وقتی برای تنفس ، استراحت و یا رفع خستگی . چرا که هر لحظه ای که کارگران استراحت و یا رفع خستگی بکنند از مدت زمان کار اضافی برای انباشت سرمایه (ارزش اضافی) کاسته می شود . اخذ سود اضافی در جوهر (ذات) منطق سرمایه نهفته است . تمایل ذاتی سرمایه افزایش استثمار کارگران است . در یک مورد ، دستمزدهای واقعی در حال کاهش و نزول هستند و در مورد دیگر ، ساعات کار روزانه در حال افزایش هستند . در هر دو مورد ، کار اضافی و پورسانتات (در صد) استثمار در حال افزایش هستند . در این باره مارکس گفت : " سرمایه دار دانما قصد می کند که مزدها را به حداقل فیزیکی کاهش داده و ساعات کار را به حداکثر فیزیکی افزایش دهد . " ولی مارکس اضافه کرد " در حالی که کارگران در جهت مخالف فشار وارد می سازند "

چرا مبارزات طبقاتی اجتناب ناپذیر است ؟

۱۲ - به عبارت دیگر ، در چارچوب روابط سرمایه داری ، زمانی که سرمایه تلاش می کند که ساعات کار روزانه را طولانی تر و میزان کار کارگر را شدیدتر و سریعتر ساخته و مزدها را کاهش دهد ، کارگران نیز به مبارزه روی می آورند که ساعات کار روزانه را کاهش داده و مزدها را افزایش دهند . همانقدر که مبارزه از سوی سرمایه تشدید می گردد ، به همان قدر مبارزات طبقاتی از سوی طبقه کارگر نیز پیشرفت می کند چرا ؟ بطور مثال ، کارگران و سرمایه داران بر سر ساعات کار روزانه به مبارزه علیه هم برمی خیزند . چرا کارگران می خواهند ساعات کار در روز را کاهش دهند تا چند ساعتی را برای خود داشته باشند ؟ زیرا " مدت زمان لازم " به قول مارکس فضایی است که در آن " رشد انسان " به وقوع می پیوندد . انسانی که وقت آزاد ندارد که از آن استفاده کند و کل زمان زندگی اش به غیر از خواب و خوراک و غیره مصروف کار برای سرمایه دار می گردد ، در واقع ارزشی کمتر از یک " حیوان پارکش " دارد .

و اما چرا کارگران برای مزد بیشتر مبارزه می کنند ؟ البته کارگران الزامات فیزیکی برای بقای خود دارند . اما آنها در ضمن زمان بیشتری را برای خود می خواهند . احتیاجات کارگران به قول مارکس " شامل شرکت کارگران در فعالیت های بالاتر از کار ، منجمده در برنامه های فرهنگی □ هنری ، روزنامه خوانی ، شرکت در سخنرانی ها ، آموزش و پرورش فرزندان خود و رشد

امیال خود و ... " می باشد . تمامی این فعالیت ها را مارکس " احتیاج کارگر برای رشد خود " می نامد . اما احتیاج و تقاضای کارگران برای وقت کافی و اضافی برای رشد خود و بر آوردن و ارضای احتیاجات منبعث از فعالیت های اجتماعی به هیچ نحوی مورد توجه سرمایه دار که خریدار نیروی کار کارگر و حاکم بر تولید است ، نیست . روشن است که چرا کاهش ساعات کار روزانه و ازدیاد دستمزدها منجر به کاهش کار اضافی ، ارزش اضافی کمتر و نتیجتا سود کمتر می گردد .

کار ضروری در خانه ها .

۱۳ - رژیم سرمایه و طبیعتا سرمایه دار همیشه خواهان حداقل ممکن ساعات کار ضروری است . اما یک نوع کار ضروری در جامعه وجود دارد که سرمایه دار علاقه دارد و همیشه تلاش می کند که آنرا افزایش دهد : کار ضروری پرداخت نشده . در این مورد ، مارکس از فعالیت هانی صحبت می کند که " مطلقا ضروری برای مصرف هستند " مثل مصرف مواد غذایی که برای خرید آماده است . مارکس اضافه می کند که کار در خانه باعث می شود که یک فرد کمتر ، خارج از خانه خریده و مصرف کند . کاری که در خانه انجام می پذیرد کاملا نامرئی است . چرا ؟ زیرا سرمایه دار اصلا مزدی به آن کار پرداخت نمی کند . واقعیت این است که اکثر این نوع کارهای نامرئی (کار ضروری بدون پرداخت مزد) در اکثر جوامع که در آنها سرمایه داری حاکم است توسط زنان انجام می پذیرد . کار و نیروی کار زنان عموما مورد شناسایی قرار نگرفته و غالبا ارزش گذاری نشده اند که قیمت شان پرداخت شود . ولی بدون این کار ضروری پرداخت نشده کارگری وجود نخواهد داشت که در خدمت سرمایه در بازار کار قرار گیرد . به جرات می توان گفت که صدها میلیون نفر از زنان هر روز و شب در جوامع سرمایه داری کار ضروری را بدون کسب مزد در درون خانه ها (در عرصه های مختلف منجمده در نظافت خانه ، پخت و پز و نگهداری کودکان و...) انجام می دهند و صدها میلیون نفر کارگر را تحویل جامعه می دهند ، جامعه ای که در آن نیروی کار این کارگران توسط سرمایه داران خریداری می شوند . با اینکه رژیم سرمایه کوچکترین مبلغی به این کار ضروری و نامرئی پرداخت نمی کند ، ولی به غایت از وجود و افزایش آن بهره مند می شود . هر چقدر کار مفت و مجانی در منازل و مزارع توسط زنان انجام می یابد ، رژیم سرمایه بهمان اندازه مقدار کار اضافی را افزایش داده و به در صد استثمار (اخذ ارزش اضافی از کار اضافی و کار ضروری بدون مزد) خود در جامعه اضافه می کند . به عنوان خریدار نیروی کار ، سرمایه دار در موقعیتی قرار می گیرد که با اخذ کار بدون مزد زنان در خانه ها به انباشت سرمایه خود بیافزاید . اگر سرمایه دار بتواند مقدار کار بدون دستمزد زنان را در خانه ها افزایش دهد به همان اندازه به در صد کسب ارزش اضافی ثروت خود اضافه می کند . در یک کلام ، منطق سرمایه در تضاد آشفتنی ناپذیر با احتیاجات و ملزومات زنان برای توسعه و پیشرفت آنان است .

چرا منطق حرکت سرمایه با منطق حرکت انسان به سوی رشد و توسعه در تضاد است؟

۱۴ - نمونه های فراوانی را ما می توانیم ذکر کنیم که به روشنی نشان می دهند که منطق سرمایه با منطق توسعه و رشد انسان در تضاد است . برای مثال ، بگذارید چند لحظه ای روی طبیعت و محیط زیست فکر کنیم . انسان ها به محیط سالم احتیاج دارند و خواهان این هستند که برای بقای خود با طبیعت سازگاری داشته باشند . در صورتی که برای سرمایه ، طبیعت ، دقیقا مثل انسان ها ، وسیله ای است برای اندوختن سود . برخورد عقلانی به زمین و طبیعت (از موضع انسان ها) به قول مارکس " کاملا ناسازگار و نامتجانس با " کل جوهر تولید سرمایه داری که سمت گیریش بسوی کسب سود مالی در اسرع وقت است " می باشد . در نتیجه سرمایه داری با رشد خود " منابع اصلی کل ثروت ، خاک و کارگر را بسوی نابودی می کشد . اساسا منطق سرمایه دشمن منطق توسعه و رشد انسان است . دقیقا در مقابل هدف سرمایه هدف کارگران قرار دارد که رشد و توسعه بشریت زحمتکش را خواهان است . سنوالی که مطرح است این است که اگر هدف کارگران با هدف سرمایه داران کاملا با هم تفاوت کیفی دارند ، پس نتیجه و آینده این تلافی تفاوت ها چه خواهد بود؟

چگونه جدانی و وحدت بین کارگران به وقوع می پیوندد ؟

۱۵ - در مبارزات کارگری وحدت بین کارگران و نه جدانی ها استراتژی مبارزه را تشکیل می دهد . مقدار دستمزدها و تعداد ساعات کار رابطه مستقیم با قدرت نسبی طرفین تلافی (سرمایه داران و کارگران) دارد . در رژیم سرمایه ، برای اینکه کارگران قدرت نسبی را در جهت افزایش دستمزدها ، کاهش در ساعات کار و برآوردن دیگر احتیاجات خود کسب کنند (باید علیه سرمایه وحدت کنند . در پروسه ایجاد وحدت آنها باید بر جدانی ها ، رقابت ها و... در بین خود فائق آیند . زمانی که کارگران با مسئله جدانی روبرو هستند آنها طبیعتاً علیه رژیم سرمایه مبارزه نمی کنند . نتیجتاً ، روند در جهت کاهش دستمزدها و افزایش ساعات کار به حداکثر تشدید می یابد . هم در گذشته و هم در حال حاضر ، وظیفه اتحادیه های کارگری این بوده و هست که به جدانی ها در بین کارگران خاتمه دهند تا آنها در مبارزه علیه رژیم سرمایه قویتر گردند .

استراتژی سرمایه جدانی سازی است.

۱۶ - رژیم سرمایه در مقابل رشد مبارزات کارگری به چه نوع استراتژی متوسل می شود ؟ سرمایه داران پیوسته کوشش می کنند که درجه جدانی ها را بین کارگران افزایش دهند . سرمایه داران با استفاده از کار ارزان مهاجرین (افرادی که به خاطر رسوخ و گسترش سرمایه از روستاها کنده شده و به شهرها پرتاب شده اند) به رقابت بین کارگران دامن می زنند . در خیلی از کشورهای بویژه توسعه نیافته جهان سوم ، سرمایه داران دولت های آن کشورها را در غیر قانونی ساختن اتحادیه ها و احزاب کارگری ترغیب و تقویت می کنند . در کشورهای توسعه یافته مرکز (مثل آمریکا ، ژاپن و...) سرمایه داران کارخانه های خود را در آن کشورها بسته و فعالیت های تولیدی خود را به کشورهای توسعه نیافته پیرامونی (که در آنجا کار ارزان عظیمی موجود است) منتقل می سازند . بالاخره سرمایه داران با استفاده از رشد تکنولوژی ارتباطی و اطلاعاتی (کامپیوتر ، اینترنت و...) از کارگران می خواهند که در خانه های خود به کارهای خود که تا کنون در کارخانه ها و کارگاهها انجام می شد ، ادامه دهند . این روش امروز معروف به " آمیزه کردن " کارگران گشته و یکی از پیامدهای تشدید جهانی شدن سرمایه در ۳۰ سال گذشته است . تمامی این شیوه ها از منظر سرمایه داران هم منطقی و هم عملی است . از منظر آنان ، برای رژیم سرمایه منطقی است که به هر وسیله ای متوسل گردد که کارگران را علیه همدیگر تحریک کند . اشاعه و ترویج نژاد پرستی ، جنس پرستی ، خاک پرستی و... برای ایجاد جدانی ها بین کارگران هم قابل توجه و هم یک استراتژی عملی برای سرمایه داران محسوب می شود . مارکس کینه و نفرت بین کارگران انگلیسی و کارگران ایرلندی (در کشور انگلستان در نیمه دوم قرن نوزدهم) را به عنوان منبع ضعف آنان اعلام کرد . به قول مارکس ، ایجاد کینه و نفرت " سری است که توسط آن طبقه سرمایه دار قدرت خود را حفظ می کند . آن طبقه به این امر کاملاً آگاهی دارد " .

برای کارگران منطقی و عقلانی است که در زندگی خود احساس امنیت کرده ، آینده خود را تنظیم ساخته و بدون هراس و واهامه به تربیت فرزندان خود اقدام کنند . ولی منطبق سرمایه پیوسته در جهت مخالف خواسته های کارگران عمل و حرکت می کند . در واقع ، هر چقدر زندگی کارگر پر از تشویش و هراس باشد ، به همان اندازه او بیشتر به رژیم سرمایه وابسته می گردد . رژیم سرمایه ، کارگری را ترجیح می دهد که دانما در تشویش و هراس باشد . در هراس از اینکه میباد سرمایه آینده او را با ایجاد بیکاری ، نا معلوم سازد . سرمایه داران در هر زمان و مکانی که ممکن باشد کارگر موقتی ، نیمه وقت و " دانما نگران " را ترجیح می دهند . این کارگر که هیچ نوع بیمه ندارد حتما دستمزد پائین را پذیرفته و حاضر خواهد گشت که سریعتر نیز کار کند . در نیجه ، مبارزه بین کار و سرمایه بر محور مبارزه بر سر درجه جدانی بین کارگران دور می زند .

افزایش بازدهی تولید.

۱۷ - دقیقاً به خاطر اینکه کارگران به مقاومت و مبارزه علیه کاهش دستمزدها به حداقل و افزایش ساعات کار روزانه به حداکثر روی می آورند ، سرمایه داران به تعبیه راههای دیگری متوسل می شوند که سرمایه به رشد و انباشت خود ادامه دهد . آنها با معرفی ماشین ها و ابزارهای تولیدی جدید در صد (پورسانتاز) سطح تولید یعنی بازدهی تولید را ارتقاء می دهند . اگر بازدهی تولید افزایش یابد ساعات کار ضروری کارگر نیز کاهش یافته و به کار

اضافی او افزوده می گردد . اگر کارگر در گذشته با چهار ساعت کار دستمزد خود را تولید می کرد ، حالا با وجود ابزار مدرن ، او فقط در دو ساعت کار دستمزد خود را تولید می کند . پس با افزایش در صد بازدهی تولید ساعات کار ضروری کارگر کاهش یافته و نتیجتاً به تعداد ساعات کار اضافی او (منبع ارزش اضافی) یعنی در صد استثمار افزوده می شود . مبارزه بین کار و سرمایه تا زمانی که رژیم سرمایه موجود است ، ادامه خواهد یافت . سرمایه داران خواهان رشد و توسعه ماشین و ابزار و آلات تولید هستند . فی النفسه این امر می تواند خبر خوبی برای همه باشد . زیرا با ادغام علم و نیروی کار در پروسه تولید ، ما شاهد افزایش بسیار قابل توجه تولید در تمام زمینه های اقتصادی هستیم .

در تحت این شرایط انسان می تواند بطور بالقوه هر نوع فقر را در جهان ریشه کن ساخته و وقوع کاهش در ساعات کار را (که منجر به توسعه و رشد انسان در حیطه های معنوی ، هنری و... گردد) میسر سازد . در صورتیکه واقعیت عکس این روند را نشان می دهد . باید توجه کرد که هدف سرمایه داران به هیچ وجه فقر زدانی و توسعه و رشد انسان نیست . سرمایه داران با توسل به تکنولوژی و ادغام آنها با فعالیت های انسانی و ایجاد تغییرات در نحوه تولید به هیچ وجه نمی خواهند که مسائل اجتماعی بشر را حل سازند . آنها به عوض کاهش ساعات کار روزانه کارگران ، می خواهند با معرفی ابزار و آلات نوین ساعات کار ضروری کارگر را کاهش داده و با افزایش کار اضافی کارگر به حداکثر ممکن به در صد استثمار کارگر بیافزایند . و اما آنچه که مانع می شود که کارگران از برکت رشد و توسعه علم و تکنولوژی بهره مند گردند ، چیست ؟ باید دید که چگونه رژیم سرمایه تضمین می کند که سرمایه داران و نه کارگران از برکت توسعه علم و دانش در حیطه پهناور بازدهی تولید بهره مند گشته و به انباشت سود و ثروت خود و به افزایش زندگی فلاکت بار میلیارد انسان کار و زحمت ادامه دهند ؟

ارتش ذخیره کار.

۱۸ - اگر بازدهی در تولید از آسمان نازل شده و تحت کنترل سرمایه داران نبود ، در آن صورت کاهش در هزینه تولید کالاهای مورد احتیاج به کارگران فرصت می داد که با دستمزد جاری خود کالاهای مایحتاج خود را به مقدار زیادی خریداری کنند . تحت این شرایط کارگران بهره مند از اصلی رشد در صد بازدهی تولید می گشتند . اما ، بازدهی تولید از آسمان نازل نمی گردد بلکه شکلگیری و توسعه آن منبعت از خواست و منطق حرکت سرمایه است . علت افزایش در صد بازدهی تولید عامل افزایش درجه و مقدار جدانی ها بین کارگران در جهت تضعیف آنهاست . برای مثال ، هر کارگری که به خاطر معرفی ماشین و آلات نوین بیکار می گردد به تعداد ارتش ذخیره کار می افزاید . کارگر بیکار در محل خود به رقابت با کارگر مشغول کار بر می خیزد . وجود این ارتش ذخیره از کارگران بیکار نه تنها به رژیم سرمایه فرصت می دهد که دیسپلین فوق العاده ای را در محل کار اعمال سازد بلکه به سرمایه داران کمک می کند که مقدار دستمزدها را بر طبق تولید سودمند در سطح پائین نگاه دارد . در این شرایط ، کارگران بیکار ممکن است که موفق به پیدا کردن کار باشند ولی دستمزد آنها به مقدار قابل ملاحظه ای پائین تر از دستمزدهای معمولی و جاری خواهد بود . این وضع زمانی که سرمایه به خاطر فرار از دست کارگرانی که سازمان یافته هستند به خارج از کشور منتقل می یابد ، نیز صدق می کند . یعنی سرمایه داران برای اینکه دستمزدهای ناچیز بپردازند وسایل و امکانات تولیدی خود را به اصطلاح (خارج از کشور خودی منتقل) می کنند . سیاست انتقال وسایل تولیدی و اشتغال به خارج به سرمایه دار فرصت می دهد که از یک سو با پرداختن حداقل مردها به کارگران غیر خودی در کشورهای پیرامونی به نرخ و درصد سود خود بیافزاید و از سوی دیگر مانع بزرگی را در مقابل کارگران خودی که متشکل و سازمان یافته خواهان افزایش دستمزدها به خاطر افزایش بازدهی تولیدی هستند ، به وجود می آورد . در نتیجه نرخ و با پورسانتاز استثمار در تحت این شرایط به افزایش خود ادامه می دهد . بهر رو حتی با افزایش دستمزدها " شکاف بین وضع معیشتی کارگر و موقعیت سرمایه دار به تعمیق خود ادامه می دهد " .

آیا استثمار مسئله اصلی در سرمایه داری است ؟

۱۹ - با این همه ، اشتباه بزرگی است اگر فکر کنیم که مسئله اصلی سرمایه داری ، تقسیم ناعادلانه درآمدها است . به کلامی دیگر ، آنچه که سرمایه داری را نظامی غیر قابل قبول برای بشریت زحمتکش می سازد فقط این نیست که در آن کارگران درآمد کمتر از آنچه که تولید می کنند ، دریافت می کنند . اگر این تنها مسئله و یا مشکل در رژیم سرمایه بود در آن صورت چاره و راه حل روشن و نمایان این بود که تمرکز را روی تقسیم درآمدها به نفع کارگران بگذاریم . یعنی با تقویت اتحادیه های کارگری قدرت حرکت سرمایه را از طریق لوایح قانونی تحت مقررات دولتی قرار دهیم و سپس با اجرای سیاست های بیکاری زدانی تاثیر ارتش ذخیره کار را نیز بطور قابل توجهی کاهش دهیم . بدون تردید این فعل و انفعالات اصلاحی چرخشی در توازن قدرت به نفع کارگران بوجود خواهد آورد .

۲۰ - اما این چرخش در توازن قدرت موقتی و تاکتیکی و حتی لحظه ای خواهد بود . زیرا باید به این نکته اصولی توجه کنیم که " سرمایه هیچ وقت نمی خواهد " رژیم سرمایه هیچ وقت از فعالیت خود در جهت تضعیف کارگر دست بر نمی دارد . بررسی دقیق تاریخ حرکت و رشد سرمایه در پانصد سال گذشته نشان می دهد که سرمایه داران پیوسته دستاوردهای کارگری را که یا از طریق فعالیت مستقیم اقتصادی و یا از طریق فعالیت های سیاسی کسب کرده اند ، یکی بعد از دیگری از دست کارگران پس می گیرند . رژیم سرمایه عموماً هیچ وقت از تصمیم خود مبنی بر تقسیم و انشقاق کارگران و برانگیختن آنها علیه همدیگر در جهت کاهش دستمزدهای آنان و بالاخره از اتمیزه کردن آنها عدول نمی کند . زمانی که کارگران در دهه ۱۹۶۰ بویژه در کشورهای اروپا موفق شدند که از طریق تقویت اتحادیه های خود به کسب منافع قابل ملاحظه ای نایل آیند . سرمایه داران با عقب نشینی های موقتی و دادن امتیازات به هیچ عنوان این دستاوردهای کارگری را بطور همیشگی و یا در دراز مدت نپذیرفتند . رژیم سرمایه در پشت نمای این عقب نشینی ها و " اعطای امتیازات " خود را برای تسخیر و تسلط بیشتر مسلح و آماده ساخت . در دوره این عقب نشینی که نزدیک به بیست سال (۱۹۵۵ □ ۱۹۷۵) طول کشید ، رژیم سرمایه با استفاده از قدرت اصلی خود (گلوبولیزاسیون) و با تعبیه بازار " مقدس " آزاد نئولیبرالی تصمیم گرفت که چگونه و درجه جاهانی سرمایه گذاری کند تا دوباره تفوق و موقعیت هژمونی طلبانه خود را کسب کند . این قدرت اصلی که در ذات سرمایه است ، موفق شد که با اخته کردن جنبش های کارگری در اروپای آتلانتیک به عمر کوتاه " دولت های رفاه " در غرب اروپا پایان دهد . به موازات این تهاجم در اروپای آتلانتیک ، رژیم سرمایه با ترغیب و تهیج پروسه های صنعتی سازی در کشورهای پیرامونی □ حاشیه ای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین نه تنها دولت □ ملت های نوبرخاسته از جنبش های رهاییبخش و پوپولیستی را با فروریزی و افت روبرو ساخته و پروسه کمپرادور سازی را در آن کشورها رواج داد بلکه با تحریک و به چالش طلبیدن شوروی در اکثر عرصه ها بویژه در گستره های میلیتاریستی ، فضانوردی و تکنولوژی فضایی و با غوطه ور ساختن دولتمردان آن کشور در توهم " رسیدن به آنها " (کشورهای متروپل " جهان اول ") پایه های اصلی و عوامل فروپاشی و تجزیه شوروی را فراهم ساخت . بهررو مسئله این نیست که کاهش نابرابری و نرخ سود (در صد استثمار) که به خاطر مبارزات سازمانی کارگران به وقوع می پیوندد ، آتی و موقتی است . دستمزدهای بالا و بیشتر و یا پائین و کمتر مسئله اصلی نیست . همانقدر که مقدار سهم چه بیشتر و چه کمتر در دوران گذشته به بردگان مطرح نبود . مسئله اصلی نابودی کل نظام برده داری بود . امروز نیز مسئله اصلی نابودی نظام سرمایه است . نگاهی اجمالی به خود پروسه تولید سرمایه داری حقایق این قضاوت را ثابت می کند .

چگونه تولید سرمایه داری کارگران را موقتا اسیر می سازد .

۲۱ - روشن است که آمریت سرمایه در پروسه تولید حاکم بر اوضاع است . مضافاً ، کارگران هر محصولی را که تولید می کنند ، به سرمایه دار تعلق دارد . اما کارگران در اول به این امر آگاهی ندارند که محصولاتی که تولید می کردند از برکت و موهبت نیروی کار آنهاست . بر عکس کارگران بر این باورند که ماشین آلات و تکنولوژی و دیگر نیروهای تولیدی به رژیم سرمایه تعلق داشته و دست آوردهای سرمایه داران هستند . کارگران تحت تاثیر " آگاهی

کاذب " در یک مرحله از کار و زندگی خود تولیدات را دشمنان خود تصور می کنند . چرا کارگران چنین تصویری را نسبت به محصولات تولیدی که خود خالق آنها هستند ، در ذهن خود دارند ؟ زیرا کارگر قدرت خلاقه خود را به سرمایه دار فروخته است و آن قدرت خلاقه که سرمایه دار خریده است ، قدرت سرمایه را بنیاد می سازد و به عنوان یک " قدرت بیگانه " به جنگ کارگر می رود . ثروت سرشار جهان که از فعالیت انسان خلق می گردد ، به عنوان یک " قدرت بیگانه " کارگر را به مصاف می طلبد . در رژیم سرمایه ، برای کارگران پروسه تولید یک پروسه بی نهایت از خود بیگانه سازی است . در دوره این چالش ، کارگر که کاملاً از خود بیگانه گشته ، مثل دیگر انسان ها برای اینکه از تاملات زندگی فرار کند به عادت مصرف گرانی پناه می برد .

۲۲ - اما ایجاد انگیزه قوی مصرف گرانی در بین کارگران تنها یکی از راههایی است که رژیم سرمایه از طریق آنها کارگران را تا زمانی که به آگاهی های سیاسی و ایدئولوژیکی نرسیده اند ، اخته و مسخ می سازد . در کتاب " سرمایه " مارکس شرح می دهد که رژیم سرمایه چگونه از طریق فقر و فلاکت و فلج سازی و علیل ساختن روح و جسم کارگر زندگی و آینده او را به یک " کار واحد تخصصی " گره می زند ، که دقیقاً از ویژگی های پروسه تولیدی کارخانه ای در سرمایه داری است . آیا توسعه تکنولوژی در سرمایه داری توانست کارگران را نجات دهد ؟ جواب مارکس به این سوال یک نه کامل است . توسعه تکنولوژی جدانی کار روشنفکری □ مغزی را از کار بدنی و دستی کامل می سازد . در این شرایط ، سر و دست انسان از هم جدا گشته و نسبت به هم دیگر کینه ور می شوند و " هر ذره ای از آزادی هم در فعالیت های بدنی و هم در فعالیت های مغزی " از بین می رود .

۲۳ - اما چرا این وضع اتفاق می افتد ؟ باید به یاد داشته باشیم که تکنولوژی و تکنیک تولید که رژیم سرمایه تعبیه و تنظیم می کند ، هدفش فقط ازدیاد نرخ سود است . چون کارگران هدف خود را داشته و برای آن مبارزه می کنند ، منطق سرمایه در جهتی حرکت می کند که انتخاب تکنیک ها همیشه به جدانی کارگران از همدیگر کمک کرده و سرپرستی و کار و فعالیت آنها را آسان تر سازد . نوع آوری های تولیدی شخصی که از طرف سرمایه داران تعبیه و تنظیم می گردند مسلماً بی طرف و غیر متعهد نیستند . هدف آنها تقویت کارگران و رشد و توسعه ظرفیت های آنان (چه در امور فکری و چه در امور مالی) نیست . برعکس " تمام وسایل برای رشد تولید " همانطور که مارکس تاکید می ورزد این است که " کارگر را ... پست و فاسد سازد " . هدف این است که " او را از ظرفیت های بالقوه روشنفکری در پروسه کار از خود بیگانه سازد □ .

چرا تولید در سرمایه داری مسرت بخش نیست ؟

۲۴ - به کلامی دیگر ، تصادفی نیست که خیلی از مردم مکان کار خود را پر از مذلت و بدبختی می بینند زیرا که پروسه تولید سرمایه داری مردم را از انسانیت خود تهی می سازد . ولی چرا کارگران علیه این امر مبارزه نمی کنند ؟ چرا کارگران نمی توانند پروسه تولید را به نفع توسعه و اعتلای انسانی خود تغییر دهند ؟ باز باید به اصل منطق رژیم سرمایه توجه کنیم : اگر رشد و توسعه انسانی باعث افزایش سود سرمایه گردد در آن صورت سرمایه داران دست به تغییراتی در آن جهت خواهند زد . اما رژیم سرمایه اصلاً مسئله اش این نیست که رشد تکنولوژی منجر به بهبود و شرایط مادی و خشنودی کارگر از کار خود باشد . مضافاً براب سرمایه مهم نیست که کارگران بخاطر توسعه تکنولوژی و ماشین آلات جدید چقدر بیکار گشته و با محنت و درد روبرو می گردند . مهم نیست که کارگران مهارت خود را از دست داده و شغل خود را از دست می دهند . در هر شرایطی برای رژیم سرمایه مهم افزایش نرخ سود است . نظر مارکس در این مورد این است که " در رژیم سرمایه داری تمام شیوه ها در جهت افزایش بازدهی کارگر از طریق افزایش هزینه خود کارگران تعبیه و تنظیم می گردد . در یک کلام ، منطق حرکت سرمایه دشمن رشد و توسعه همه جانبه انسانی است . در نتیجه اگر کارگران هر کجا که هستند ، موفق گردند که از طریق مبارزات خود به موفقیت هایی در زندگی خود دست یابند ، نظام سرمایه راههایی را انتخاب می کند که این دستاوردها را از دست کارگران بگیرد . سرمایه داران بقدر کافی برای پیشبرد این امر مسلح هستند . آنها از طریق مالکیت بر وسایل تولید ، کنترل بر تولید و با داشتن قدرت تصمیم گیری در مورد ماهیت و سمت و

سوی سرمایه گذاری در نهایت امر می توانند اوضاع را به نفع افزایش درجه استثمار کارگران و گسترش ارزش اضافی به جلو ببرند علیرغم مقاومت و مخالفت کارگران ، رژیم سرمایه می تواند بر موانعی که در سر راه گسترش در حوزه تولید بوجود آمده ، فایق آید . باید توجه کرد که سرمایه در حوزه تولید حاکمیت تام دارد و برای مبارزه علیه آن به محمل های دیگر و عوامل ذهنی مشخصی احتیاج است که کارگر زحمتکش بتواند خود را از بند اسارت سرمایه رهایی دهد .

۲۵ - بنا براین ، در سرمایه داری آن کالاهائی تولید می شوند که بیشتر و بیشتر ارزش اضافی داشته باشند تا پول و ثروت سرمایه داران را افزایش دهند . ولی باید به این مسئله توجه کرد که بازار یک "گودال بی نهایت" و یا بدون انتها نیست . در حوزه جریان تولید ، سرمایه داران در یک زمانی با مانعی بزرگ در مقابل گسترش تولید روبرو می گردند و آن محدودیت در حدود و ثغور بازار است . به خاطر وجود این تضاد ماهوی (بین آزمندی و ولع بی انتها و بی نهایت سرمایه داران در گستره تولید بیشتر از یک سو و محدودیت در حدود و ثغور بازار از سوی دیگر) سرمایه داران را بر اساس منطق حرکت سرمایه در دو جهت به موازات هم به پیش سوق میدهد : افزایش ارزش اضافی در گستره تولید از یک سو و افزایش اندازه و حدود و ثغور بازار برای افزایش بیشتر سود اضافی از سوی دیگر . اگر سرمایه دار نتواند ارزش اضافی خالص و کافی از فروش یک کالای معینی کسب کند چه علتی دارد که آن کالا را تولید کند ؟ با توجه به طبیعت رژیم سرمایه ، کاملاً نمایان و روشن است که چرا سرمایه داری در یک مقطعی از زمان تحول خود بسوی گسترش حرکت سرمایه ماورای مرزهای "کشور مادر" سوق داده می شود .

جهانی شدن و احتیاج سرمایه برای گسترش بازار.

۲۶ - بازار هر چقدر بزرگ باشد باز سرمایه داران پیوسته خواهان گسترش بیشتر آن هستند . در مقطعی از تاریخ تکاملش ، چون رژیم سرمایه خود را در حوزه گردش با محدودیت روبرو می بیند در نتیجه بسوی گسترش بازارهای ماورای مرزهای کشور مادر روی می آورد . "تمایل به ایجاد بازار جهانی بطور مستقیم در نطفه خود سرمایه نهفته است" در این مورد ، مارکس اضافه می کند که "هر نوع محدودیتی مانعی است که سرمایه دار می خواهد بر آن فایق آید . بنابراین ، سرمایه در گردش و حرکت خود می خواهد فضای محدود را در هم نوردیده و کل کره خاکی را به بازار خود تبدیل کند" .

در پیوسته جهانی شدن ، رسانه های گروهی جاری نقش کلیدی ایفاء می کنند . ویژگی های مشخص فرهنگ های ملی و تاریخی کوچکترین ارزشی را برای رژیم سرمایه ندارد . از طریق رسانه های گروهی جاری ، منطق حاکم بر سرمایه از طریق هژمونی سازی استانداردها ، ارزش ها و احتیاجات بشر در سراسر جهان حکم می کند که جهان را به بازار خود تبدیل سازد . در هر جانی که سرمایه بعد از ورود خود حضور می یابد ، در آنجا از آنگهی های تبلیغاتی و کالاها گرفته تا برنامه های هنری ، اجتماعی و مذهبی همگی یکسان و همگون می گردند . فرهنگ های متفاوت ، عادات و آداب و رسوم ناآشنا و سنن و ارثیه های تاریخی بی سابقه و بی نظیر موانعی در مقابل گردش و حرکت سرمایه هستند که به هر نحوی از انحاء منجمله جنگ و نظامی گری باید از سر راه سرمایه برداشته شوند .

ایجاد احتیاجات مصنوعی و جدید در گستره مصرف گرانی .

۲۷ - رژیم سرمایه در تکامل تاریخی خود از راههای گوناگون برای انباشت سرمایه استفاده کرده است . بغیر از افزایش ساعات کار اضافی و کاهش دستمزدها و سپس رشد و تقویت نرخ بازدهی کار در تولید و بعداً گسترش بازار و تجارت بر اساس "تبادل نابرابر" بین مرکزها و پیرامونی ها ، نظام سرمایه یک راه دیگری را نیز تعبیه می سازد که از طریق گسترش بازار به نرخ ارزش اضافی خود بیافزاید و آن ایجاد "احتیاجات جدید" در گستره مصرف است . مارکس روی این نکته تاکید می ورزد که سرمایه دار به هر کاری که قادر است دست می زند تا مردم را برای مصرف بیشتر قانع سازد امروز با تشدید جهانی شدن سرمایه مصرف گرانی به عنوان یک راه دیگر در جهت افزایش ارزش اضافی (استثمار کارگران) به یک نکته مسئله ساز و کلیدی در نظام جهانی سرمایه تبدیل شده است . شایان توجه است که قدرت سرمایه در انتقال

تولید کالا به کشورهای پیرامونی که در آنجا سطح دستمزدها بی نهایت پائین است و سپس "صدور" آنها از کشورهای پیرامونی به کشورهای توسعه یافته مرکز بطور قابل توجهی شکاف بین بازدهی در تولید و دستمزدهای واقعی را بیشتر ساخته و نتیجتاً نرخ استثمار را در سطح جهانی افزایش داده است . افزایش استثمار در سطح جهانی که عمدتاً ناشی از دستمزدهای بسیار پائین در کشورهای پیرامونی است ، موفقیت های عظیم رژیم سرمایه را در گستره تولید تضمین ساخته و سرمایه داران را که با تولید اضافی روبرو گشته اند تشویق می سازد که به هر وسیله و محملی متوسل گردند که تا با ایجاد احتیاجات جدید و عموماً کاذب و مصنوعی در گستره مصرف بتوانند به فروش های کلانی دست بزنند .

۲۸ - باهم نیم نگاهی به حقوق هایی که به ورزشکاران حرفه ای داده می شود ، بیاندازیم . چرا و به چه علتی این دستمزدها و حقوق ها نجومی هستند ؟ همگی در ارتباط با آگاهی های تبلیغاتی تجارتنی است یعنی ازدیاد ارزش اضافی . هر چقدر بیشتر و بیشتر مردم به بازی های ورزشی در تلویزیون تماشا می کنند ، به همان اندازه و مقدار در صد پولی که سرمایه داران صاحب رسانه های گروهی جاری از سرمایه داران دیگر برای آگاهی های تبلیغاتی کالاهای آنان کسب می کنند ، افزایش می یابد . بطور مثال ، کفش نایک که آمریکائی است در کشورهای پیرامونی توسط کارگران بویژه زنان با هزینه خیلی کمی تولید می شود . بعد از صدور میلیونها جفت کفش نایک به آمریکا ، کمپانی نایک میلیونها دلار به ورزشکاران می پردازد که در تلویزیون ها و مجامع عمومی در حالیکه کفش نایک را پوشیده اند ، حضور پیدا کنند . در واقع ، یک رابطه ارگانیک بین رسانه های گروهی جاری که این ورزشکاران را لاتسه می کنند و نرخ رشد استثمارکارگران در کشورهای پیرامونی وجود دارد که بررسی آن حایز اهمیت است .

استثمار در حوزه گردش سرمایه .

۲۹ - اما استثمار فقط در حوزه تولید به وقوع نمی پیوندد . برای تبدیل کالائی که دارای ارزش اضافی هستند به پول نقد ، سرمایه داران نه تنها باید احتیاجات جدیدی را بوجود آورند بلکه آنها باید مردم را ملزم به کار در حوزه فروش آن کالاهائی سازند که تولید کرده اند . البته سرمایه داران می خواهند که هر چقدر امکان دارد در این گردش تولید کمتر هزینه داشته باشند . منطق حرکت سرمایه حکم می کند که کارگرانی که درگیر فروش این کالاها هستند ، به حد امکان مورد استثمار قرار گیرند . در این پروژه هر قدر نرخ استثمار این کارگران (یعنی هر چقدر شکاف بین ساعات کار روزانه و ساعات کار ضروری برای دریافت دستمزد بیشتر گردد) هزینه سرمایه در فروش کمتر بوده و نرخ ارزش اضافی برای سود بیشتر خواهد گشت .

۳۰ - در این شرایط بهترین راه برای استثمار کارگران در حوزه تولید این است که از کارگران غیر ماهر و نیمه وقت و استفاده کرد . این نوع کارگران را به آسانی می توان از هم جدا ساخته و بر علیه یکدیگر برانگیخت . آنها نه تنها مشکل دارند که علیه سرمایه بسیج گشته و متحد گردند بلکه عموماً علیه یکدیگر به رقابت برمی خیزند . این رقابت ها زمانی که در صد بیکاری افزایش می یابد ، تشدید فوق العاده می یابند . در این شرایط ، رژیم سرمایه نه تنها دستمزدها را کاهش می دهد ، بلکه موفق می شود که مقدار فروش را از طریق اشاعه مصرف گرانی بین کارگران به شدت افزایش دهد . به عبارت دیگر ایجاد یک ارتش ذخیره از کارگران بیکار ، سرمایه داران را قادر می سازد که یک "بخش غیر رسمی" از بیکاران را در خدمت سرمایه قرار دهند که از هیچ نوع امنیت نسبی و امتیازات حداقلی که کارگران رسمی دارند برخوردار نباشند . این کارگران غیر رسمی که امروز تعداد آنها در کشورهای توسعه یافته "شمال" و توسعه نیافته "جنوب" به صدها میلیون نفر می رسد (و مثل کارگران به اصطلاح "بخش رسمی" در درون اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری متشکل نیستند) دانما علیه همدیگر رقابت می کنند و هر از گاهی نیز به رقابت با کارگرانی که بطور رسمی صاحب اشتغال هستند ، می پردازند . کی از این اوضاع سود می برد ؟ مثل معمول ، رژیم سرمایه به خاطر رقابت بین کارگران موفق می شود که سود بیشتر را عاید سرمایه داران سازد . در تحت این شرایط تصور می شود که رژیم سرمایه همچوقت با بحران روبرو نخواهد گشت . ولی همان طور که شرح داده خواهد شد ، رژیم سرمایه بالاخره در مسیر تحول و رشد خود با بحران

های غیر قابل تصور روبرو می گردد و به تدریج توسط چالشگران ضد نظام به چالش طلبیده می شود .

چرا سرمایه داری دچار بحران می گردد ؟

۳۱ - سرمایه پیوسته تلاش می کند که با حرکت و گردش خود در بازاری به بزرگی سیاره زمین ، به افزایش ارزش اضافی خود ادامه دهد . اما در این امر رژیم سرمایه همیشه با موفقیت روبرو نمی گردد . در یک مرحله از تاریخ رشد و گسترش خود ، آنچه را که سرمایه در حوزه تولید بوجود می آورد بالاخره گریبان او را می گیرد . این زمانی اتفاق می افتد که سرمایه داری به خاطر کاهش مداوم ساعات کار ضروری کارگر و ازدیاد سرسام آور ساعات کار اضافی بالاخره با مسئله تولید زیاد و فراوان روبرو می گردد . این امر دقیقاً زمانی اتفاق می افتد که نرخ مصرف کارگران به موازات نرخ بازدهی کار کارگر افزایش نمی یابد . در واقع ، تولید زیادی تضاد بنیادی سرمایه توسعه یافته است . تولید در سرمایه داری بدون در نظر گرفتن محدودیت های واقعا موجود در بازار و عدم قدرت خرید کارگران به افزایش خود ادامه می دهد . در نتیجه یک نوع تنش بین ابعاد محدود مصرف و نرخ و مقدار تولید در بازار به وجود می آید که در برهه ای از زمان منجر به عروج بحران های گوناگون در رژیم سرمایه می گردد .

۳۲ - اولین علامت عدم توازن بین قدرت تولیدی ارزش اضافی و قدرت خرید کارگران (یعنی جامعه) تشدید رقابت بین سرمایه داران است . این رقابت شدید نشان می دهد که انباشت عظیم سرمایه (یعنی سرمایه گذاریهای کلان) با محدودیت ها و عدم توانایی بازار (کاهش مصرف) روبرو گشته است . در نهایت ، پیشروی و افزایش این عدم توازن به بحران منجر می گردد . کالاهای زیادی که تولید گشته اند به فروش نمی رسند و طبیعتاً چون به فروش نمی رسند و در انبارها روی هم انباشته می شوند . چون سودی در کار نیست پس سرمایه داران تصمیم می گیرند که آنها را تولید نکنند . کاهش تولید همان و ازدیاد بیکاری همان . مهم نیست که مردم برای تولید اجناس ضروری محتاجند ، مهم برای سرمایه داران سود است . باید همیشه بید داشته باشیم که در سرمایه داری علت واقعی برای تولید سود است نه احتیاج مردم . عموماً در بحبوحه و عروج بحران هاست که اقتضای طبیعی و ذاتی رژیم سرمایه بویژه در میان اقسام مختلف قربانیان نظام ، افشا می گردد .

برملا گشتن ماهیت (طبیعت) سرمایه داری .

۳۳ - وقوع بحران در سرمایه داری این امکان را به وجود می آورد که توده های مردم نسبت به گذشته بیشتر متوجه جوهر و اقتضای طبیعی رژیم گردند : عامل سود و نه احتیاجات انسانی مقدار تولید را در سرمایه داری تعیین می کند . در کدام نظام اقتصادی دیگر امکان دارد که در آن واحد رژیم اجازه دهد که در بخشی از جامعه (و یا در بخشی از جهان) انسان ها بیکار گشته و از گرسنگی نابود گردند و در بخش دیگر از جامعه (و جهان) وفور غذا را به حدی برسانند که شکایت از تولید زیادی غذا رواج یابد ؟

۳۴ - اما هر بحرانی ضرورتاً توده های مردم را به جانی نمی رساند که هستی نظام را زیر سنوآل بکشند . بدون تردید ، در زمان گردش بحران مردم به مبارزه علیه بعضی جنبه های مشخص سرمایه داری (مثل ساعات کار ، سطح دستمزدها و شرایط محیط کار و سطح بیکاری ناشی از بحران تولید و انباشت زیادی ، تخریب محیط زیست ، تخریب و نابودی فرهنگ های ملی و حاکمیت ها و ... برمی خیزند . ولی تا زمانی که مردم ماهیت و اقتضای طبیعی سرمایه داری را درک نکنند به تصورات خود در مورد اینکه تمامی مشکلات موجود مثل " نیش عقرب " به خاطر " کین " و بد ادانی اوست ادامه میدهند. روی این اصل مردم تا زمانی که به این تصورات خود ادامه می دهند و معتقدند که مشکلات منبعت از " اقتضای طبیعی " رژیم سرمایه نبوده و بلکه از " اشتباهات " و سهوهای (سهل انگاری) گردانندگان آن است در نتیجه مبارزه را در گستره های متنوع و جنبش های پراکنده تا سرحد ایجاد سرمایه داری " انسانی " و " دلسوز " به پیش می برند .

۳۵ - در صورتی که واقعیت این است که رژیم سرمایه به خاطر ماهیت خود به هیچ وجهی خواهان استقرار یک سرمایه داری انسانی و دلسوز نیست زیرا آنچه را که سرمایه می خواهد سود است . وانگهی ، رژیم سرمایه اگر تحت فشار مبارزات کارگری و

دیگر چالش های اجتماعی قرار گیرد ، به استفاده از اهرم های سرکوبگر دولت متوسل می شود .

دولت در خدمت رژیم سرمایه

۳۶ - در رژیم سرمایه ، اهمیت دولت و بازوی نظامی آن در رابطه با بزرگی و گسترش بازار سرمایه داری اهمیت پیدا می کند . وظیفه عمده دولت و قوای سه گانه و ارتش آن عمدتاً و پیوسته حفظ و حراست امنیت بازار و تامین گسترش آن بر پایه منطق حرکت و گردش سرمایه است . در واقع تسلط و هژمونی بلامنازع رژیم سرمایه بر بازار و تولید کنندگان (کارگران و دیگر زحمتکشان) مسلماً از طریق اهرم های دولتی تامین و تضمین می گردد . چون کارگران و دیگر زحمتکشان به مقاومت و مبارزه علیه سرمایه دست می زنند و بازار به تنهایی نمی تواند آن مقدار سودی را که سرمایه دار می خواهد کسب کند ، در نتیجه دولت به عنوان آخرین اسلحه توسط رژیم سرمایه مورد استفاده قرار می گیرد . دولت در خدمت سرمایه آماده است که طبق دلخواه منطق سرمایه تمامی اتحادیه های کارگری ، دهقانی و... را تخریب ساخته و " نظاهر به دموکراسی " را به کناری زده و حتی به فاشیسم متوسل گردد که امنیت انباشت سود را تامین سازد . استفاده از اهرم های سرکوبگرانه دولت فقط محدود به کشور خودی نمی گردد .

پایه اصلی و جوهر امپریالیسم.

۳۷ - حرکت و گردش سرمایه در راستای کسب سود و انباشت بیشتر پایه اصلی پدیده امپریالیسم است . رژیم سرمایه با هجوم و نفوذ خود در کشورهای جهان در طلب دسترسی به منابع طبیعی ارزان و بازار (برای فروش کالاهای خود) و صدور سرمایه به آن کشورها است. ولی حرکت سرمایه به غیر از منابع و بازار ، یک منبع دیگری را نیز می خواهد و آن استفاده از کار ارزانی است که در کشورهای بویژه توسعه نیافته صنعتی و نیمه صنعتی وجود دارند . کارگر ارزانی که هیچ نوع بیمه نداشته ، ضعیف و بی دفاع بوده ، دسترسی به اتحادیه کارگری نداشته و جدا از دیگر کارگران است ، کارگری کمال مطلوب سرمایه داران در تاریخ تکامل سرمایه داری است که در عصر امپریالیسم به اوج معروفیت خود در فرهای تجارت بین المللی می رسد . پس می توان گفت که در منطق حاکم بر حرکت سرمایه ، گلوبولیزم در ماهیت و طبیعت سرمایه از همان اوان شکلگیری و رشدش وجود داشته است . این حرکت و منطق حاکم بر آن هر نوع تمدن ، فرهنگ ، عادات و رسوم و مقاومتی را که مانعی در مقابل خود ببیند به طرز بی رحمانه ای نابود می سازد که به هدف خود ، سود بیشتر ، نایل آید .

۳۸ - رژیم سرمایه در تلاش خود برای کسب سود بیشتر به اهرم های دیگری نیز متوسل می گردد که ضرورتاً سرکوبگر و یا نظامی نیستند . از اواخر قرن نوزدهم به این سو ، اندیشه ها و گفتار های مسلط که توسط نهادها و دیپارتمان های علوم اقتصادی در دانشگاه ها و فکر انبارها در جوامع و در افکار عمومی جهانی تبلیغ و اشاعه یافته اند ، بهترین اهرم های حاکمیت نظام جهانی سرمایه بوده اند . در پروسه نبرد و تلاقی اندیشه ها و گفتار ها ، رژیم سرمایه برای حفظ کنترل خود بر بازار و پایگاه های امپریالیستی ایدئولوژی عدم مداخله در امور " بازار آزاد " و عدم بی حرمتی به " مقدسات " و قوانین حاکم بر آن بازار را توسط " استادان اقتصاد " و ایدئولوگ های فعال درفکرانبارها تبلیغ کرده و رواج می دهد . گفتار مسلط تا این اواخر (پیش از آغاز بحران اقتصادی مالی کنونی) بر آن بود که مداخله و بی حرمتی نسبت به " بازار آزاد " بطور اجتناب ناپذیری منجر به فاجعه و هرج و مرج می گردد . شایان توجه است که تا این اواخر هر صحبتی و یا نوشتاری علیه " بازار آزاد " در دانشگاههای آمریکا بویژه در رشته های اقتصاد ، تجارت ، حسابداری و امور مالی بین المللی به یک تابو در آمده بود و تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد در هیچ یک از دیپارتمان های اقتصاد این دانشگاهها استادی که علیه موهبت ها و مقدسات متعلق به بازار آزاد باشد ، بطور تمام وقت مشغول تدریس نیست . در نتیجه تمام دانشجویانی که رشته تحصیلی آنها اقتصاد است توسط استادانی آموزش و پرورش می بینند که معتقد به گفتار مسلط تینا (هیچ بدیلی وجود ندارد) هستند که در واقع این اندیشه را بین دانشجویان و از طریق رسانه های فرمانبر گروهی بین مردم جهان (چه در کشورهای توسعه یافته مرکز و چه در کشورهای توسعه نیافته پیرامونی) تبلیغ کرده و ترویج می کنند که تنها راه " رستگاری " و " رسیدن به رفاه " مادی و معنوی آنها

مبتنی بر باز کردن درهای خود به سوی امواج " خروشان و مقدس " بازار آزاد و پذیرش بی قید و شرط قوانین حاکم بر آن بازار است . رژیم سرمایه با تاسیس و ایجاد نهادها و فکرنیابرها و سازمان های بین المللی (مثل بانک جهانی صندوق بین المللی پول و سازمان جهانی تجارت) به تبلیغ اندیشه " تینا " پرداخته و اگر فردی ، گروهی و یا کشوری در مقابل گفتن مسلط " تینا " مقاومت و مبارزه ای را به پیش ببرد ، بی رحمانه مورد تهاجم قرار می گیرد . بطور خلاصه ، نظام جهانی سرمایه با استفاده از اهرم های دولتی ، نهادها و فکرنیابرها متعلق به خود و با تشدید پروسه های کمپرادور سازی دولت های ضعیف بویژه در کشورهای جنوب قوانین مسلط بر " بازار آزاد " نولیبالیسم را در اکناف جهان حاکم می سازد که عمده ترین آنها عبارتند از : ۱ - حرکت و گردش بی قید و شرط سرمایه در سراسر کره خاکی بدون کوچکترین محدودیت . ۲ - لغو قوانین و مقرراتی که به نفع کارگران و دیگر زحمتکشان در مقابل یورش سرمایه است ۳ - تضعیف دولت ها در مقابله با رژیم سرمایه ۴ - تقویت دولت ها در همکاری با منویات سرمایه .

۳۹ - علیرغم پروژه های متنوع اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی بر رژیم سرمایه در جهت انباشت سود و ثروت در سرتاسر جهان برپا می سازد . بالاخره مبارزه مردم علیه سرمایه و بهبود و رشد خود ادامه می یابد . با اوگیری این مبارزات ، نظام سرمایه که سال ها به تقویت اهرم های دولتی به نفع گسترش سرمایه پرداخته ، دولت امپریالیستی را به مداخلات سیاسی و ماجراجویی های نظامی و جنگی وامیدارد . این مداخلات و ماجراجویی های جنگی از کودتاهای آرام و خزنده اقتصادی و مالی گرفته تا کودتاهای خونین و بالاخره تجاوزات نظامی و جنگ های خاتمانسوز را در بر می گیرند که هدفشان استقرار دولت های اخته شده و کمپرادور در خدمت ادامه و گسترش منطق سرمایه (چه از طریق استثمار ، اشاعه مصرف گرایی و چه از طریق اعمال انواع مختلف " تبادل نابرابر " و یا غارت عریان مستقیم) است . این وقایع بویژه زمانی اتفاق می افتد که رژیم سرمایه در صدد است که با ازدیاد ارزش اضافی در بخش پیرامونی به درجه و عمق هژمونی خود در سطح جهانی بیافزاید . اگر دولت های کمپرادور و وابسته ساخت نظام بنا به علل قابلیت و ظرفیت خدمت در زمینه گسترش و انباشت سرمایه را نداشته و یا تحت شرایط جهانی و فعل و انفعالات منطقه ای و کشوری بطور استثنائی از فرمانروائی سرمایه سربچی کنند ، نظام سرمایه به مداخلات و تهاجمات بیشتر امپریالیستی دست می زند تا آنها را دوباره مطیع و با ناپود سازد . در یک کلام ، پدیده امپریالیسم که از عمر شکلگیری ، پیدایش و رشد آن نزدیک به صد و پنجاه سال (از کنگره برلین ، و تجزیه آفریقا در سال ۱۸۸۴ به این سو) می گذرد ، از توسل به هیچ وسیله ای در جهت انباشت سود و ثروت کلان سرمایه داری دست برنمی دارد . بررسی تاریخ سببیت آن این قضایات را دربارہ آن تانید می کند . به قول ارنستو چگوارا این " سببیت حیوانی " هیچ محدودیتی برای خود قائل نیست و هر انسانی را که جرات کند که علیه آن و برای آزادی مبارزه کند " در زیر چکمه هایش خرد می کند "

۴۰ - امپریالیسم ارثیه ذاتی در رژیم سرمایه برای ازدیاد ارزش اضافی است . در نتیجه تعجب آور نیست که در مقاطع متعدد عمر این پدیده ما شاهد رقابت های حتی خونین و خاتمانسوز بین کشورها و جناح های مختلف امپریالیستی گشته ایم . ولی بدون تردید تضاد اصلی و عمده پیوسته بین رژیم جهانی سرمایه و طبقات زحمتکش و کارگر که تولید کنندگان واقعی تمام محصولات انسانی هستند بوده است . به عبارت دیگر ، امپریالیست ها علیرغم رقابت ها و تفاوت های موجود بین خود ، همیشه در استثمار بویژه کارگران کشورهای مرکز و در غارت و چپاول منابع طبیعی و نیروی کار کشورهای پیرامونی منافع و اهداف مشترک داشته اند .

۴۱ - شبیح سببیت و بربریت سرمایه جهان و بشریت را تهدید می کند . امروز در سراسر جهان بین مردم بویژه کارگران ، زحمتکشان و جوانان این سنوال بطور جدی این سنوال مطرح است که آیا بشریت قادر است که از راه سرمایه داری به رستگاری و سعادت برسد ؟ البته بخشی از مردم می توانند به برکت سرمایه داری به ثروت و زندگی در نازو نعمت دست یابند ولی تعداد آنها به بیشتر از ده در صد جمعیت شش میلیارد و نیم نفری جهان نیز نمی رسد . آنها به شکرانه ثروت و قدرت خود در جزایری پر از رفاه و نازو نعمت در وسط اقیانوسی پر از فقر و بدبختی زندگی می کنند . رژیم سرمایه نمی

تواند جامعه ای را بنا نهد که در آن رشد و توسعه آزاد یک انسان شرط اصلی توسعه آزاد برای همه انسان ها در آن جامعه باشد . به هر رو فعل و انفعالات در ماهیت نابرابر و غیر عادلانه سرمایه امروز به مرحله ای رسیده اند که بشریت به جد خواهان ایجاد و گسترش یک آلترناتیو اصیل شده است .

توسعه انسان و سوسیالیسم

۴۲ - یک بدیل واقعی و جدی وجود دارد . این بدیل منبعث از منطق توسعه انسان می باشد . قرن ها و سال ها انسان ها آگاهانه و ناآگاهانه برای استقرار آن بدیل مبارزه کرده اند . در پانصد سال گذشته ، مردم هرکجا که حضور داشتند بر علیه منطق سرمایه و به نفع منطق توسعه انسان مبارزه کرده اند . در مسیر طولانی این مبارزه بوده است که بشریت زحمتکش به تدریج موفق گشته است که به جرانی سوسیالیسم پی ببرد .

اگر قرار است این بشریت زحمتکش از فقری که امروز بیش از هر زمان در گذشته جهانی و گسترده شده رهانی یابد ، می باید چشم انداز سوسیالیسم را به عنوان یک ایده ، یک پروژه ، یک راه و بالاخره یک نظام بدیل جانشین رژیم سرمایه سازد . سوسیالیسم قرن بیست و یکم نمی تواند از طریق اعمال رژیم "سرمایه داری دولتی " و یا پروسه تروم انگیز " راه رشد غیر سرمایه داری " بوجود آید . در سوسیالیسم معاصر ، انسان بیش از هر زمانی در گذشته بر نیروهای تولیدی و نهادهای دولتی کنترل داشته و نتیجتاً نقش عمده ای را در توسعه و رشد انسان ایفاء خواهد کرد .

چشم انداز سوسیالیسم در قرن بیست و یکم چیست ؟

۴۳ - بر اساس درس آموزی ها از بررسی گذشته های جنبش سوسیالیستی بویژه در دوران سه انترناسیونال و تجربه اندوزی از پراتیک کشورهای سوسیالیستی و مخصوصاً در اتحاد جماهیر شوروی و چین توده ای و کوبا در قرن بیستم ، در اینجا چندین وجه و ویژگی های سوسیالیسم قرن بیست و یکم که توسط مارکسیست های متعلق به کمپ های گوناگون سیاسی فرموله و بیان شده اند ، را بطور مختصر توضیح می دهم .

برعکس نظام سرمایه داری ، در سوسیالیسم انسان و نه ماشین (یا دولت) ، مد نظر است و برتر از همه چیز قرار دارد . این امر که بخشی از چشم انداز سوسیالیسم است ، باید بصورت لایحه و سپس قانون در جامعه ای که در جهت استقرار سوسیالیسم بحرکت در آمده است ، مطرح باشد . به کلامی دیگر ، تضمین همه جانبه پیشرفت انسانی و گسترش دادن پتانسیل خلاق هر انسان و به کار انداختن کامل پتانسیل او در جامعه دموکراتیک ، افق سوسیالیسم را در قرن بیست و یکم تعیین خواهد کرد .

در این چشم انداز ، " اقتصاد سوسیال " جای " اقتصاد سرمایه " را می گیرد . منظور از اقتصاد سوسیال یعنی اقتصادی که منطق حرکت خود را در انسان ، در کار و در واقع بر کارگران و دیگر زحمتکشان و خانواده هایشان که اکثریت عظیمی از جمعیت جوامع را تشکیل می دهند ، بنا می نهد . در صورتی که در ساختار اقتصادی سرمایه منطق حرکت نه بر انسان و کار او بلکه بر انباشت و تمرکز سرمایه که در دست و انحصار کامل سرمایه داران قرار دارد ، بنا شده است .

۴۴ - مروری کوتاه به تاریخ جوامع بشری نشان می دهد که چشم انداز سوسیالیسم چندان هم ناشناخته نیست . این همان آرمان جنبش های بزرگ ، سنن انسان گرا ، آرزوی جوامع بومی و خانواده بشر و انسان هانی است که علایق شخصی و گروهی شان با بیش " بنی آدم اعضای یکدیگرند " و با همبستگی جهانی انسان پیوند خورده اند .

افق سوسیالیستی چشم اندازی است که ایجاد پیوند میان مردم از طریق مبادله کالاها را قویا رد می کند . معیار سوسیالیسم کاهش مداوم نابرابری ها و برآورد کردن نیازها و احتیاجات مادی و معنوی افراد جامعه است . استفان مزاروش عموماً به منظور تشریح یک جامعه که در آن بجای مبادله کالاها ، مبادله فعالیت ها و کار با توجه به نیازها و احتیاجات اشتراکی جامعه وجود داشته باشد ، به متون و نظرات مارکس رجوع می کند . چشم اندازی که مزاروش و دیگر مارکسیست های سرشناس منجمله بعضی از نویسندگان " مانلی ریویو " " مثل مایکل لی بو ویتز " از سوسیالیسم قرن بیست و یکم ترسیم می کنند ، در آمریکای لاتین مورد استقبال سوسیالیست ها و دیگر نیروهای برابری طلب قرار گرفته است . اما چگونه انسان ها برای سوسیالیسم قرن بیست و یکم ماورای یک افق و چشم انداز می توانند آرزوهای برابری طلبانه خود را برآورد ساخته و خود را از یوغ " اقتصاد سرمایه " رهانی دهند ؟

در رابطه با نمایش «انتخابات» ریاست جمهوری در ایران

روشنفکران و مردم آزاده!

در ایران:

- نویسندگان، روزنامه‌نگاران، وبلاگ‌نویسان و هنرمندان از حق آزادی بیان و قلم و اندیشه و تشکل برخوردار نیستند.

- فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی ممنوع است و فعالین آن تحت تعقیب، زندان، شکنجه و اعدام قرار می‌گیرند.

- افشار مختلف مردم، حق تشکیل کانون‌ها، نهادها، انجمن‌ها، سندیکاها و شوراهای دمکراتیک مردمی خود را ندارند.

- حق فعالیت آزادانه به رسانه‌ها مستقل داده نمی‌شود و حتا رسانه‌های عمومی منتقد هم به طور گروهی تعطیل و نویسندگان و روزنامه‌نگاران آن‌ها تحت پیگرد پلیسی قرار گرفته و از کار اخراج می‌گردند.

- هرگونه اعتراض و اعتصاب ممنوع است و نیروهای انتظامی - امنیتی به دستور سران حکومتی، بی‌رحمانه به تجمعات بر حق زنان، کارگران، دانشجویان و مردم معترض یورش می‌برند و با ضرب و شتم غیرانسانی آن‌ها را متفرق و یا دستگیر و زندانی می‌کنند.

- کانون نویسندگان حق فعالیت آزادانه ندارد و حتا از برگزاری مجامع عمومی آن نیز جلوگیری می‌کنند و هر جایی هم هیئت دبیران جمع شوند با یورش مامورین امنیتی مواجه می‌گردند.

- جواز انتشار به بسیاری از کتاب‌ها داده نمی‌شود و یا اگر هم داده شود سال‌ها طول می‌کشد. تازه پس از چاپ و انتشار کتاب‌های دارای مجوز رسمی، باز هم هیچ تضمینی وجود ندارد که آن‌ها را جمع‌آوری و خمیر نکنند. بسیاری از تولیدات سینمایی و هنری به بایگانی سانسور سپرده می‌شوند.

- روزی نیست که حکم اعدام اجرا نشود و حتا حکومت اسلامی، اولین حکومت در جهان است که برای کودکان نیز حکم اعدام صادر می‌کند. برخی مواقع قربانیان را در میدانی شهرها ساعت‌ها روی جرتقیل‌ها نگه می‌دارند تا ربع و وحشت در میان مردم بیافرینند.

- قوانین اسلامی وحشیانه به نام «قصاص» وجود دارد که چشم را در مقابل چشم در می‌آورند و دست و پای دزدان درمانده را می‌برند.

- قانون سنگسار وجود دارد که عمدتاً زن و در مواقع بسیار نادر و استثنایی مرد را نخست تا سینه در خاک دفن می‌کنند و سپس با کوبیدن سنگ‌های ریز به سر و کله قربانی، به شکل زجرکش او را از پا در می‌آورند.

- در قوانین ایران، آزادی کاندیدا شدن برای زنان وجود ندارد. یعنی نصف جامعه «زنان» از حق کاندیداتوری محرومند. کاندیداها را نخست شورای نگهبان از غربال خود می‌گذرانند و نهایت نظر «رهبر» شرط اصلی باقی ماندن کاندیداها در لیست است و سپس از میان صدها کاندیدا چند نفری از عوامل شناخته شده «سیاسی - نظامی» حکومت را در لیست باقی می‌گذارند و از مردم می‌خواهند به منتخبین شورای نگهبان و رهبر رای دهند. روشن است که این انتخابات نیست، بلکه انتصابات و جا به جایی مهرهای حکومتی از بالاست و حضور مردم بر سر صندوق‌های رای به عنوان سپاهی لشکر برای انحراف افکار عمومی، مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. به گفته علی خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی، هر رایی که به صندوق‌ها ریخته شود، رای به کلیت نظام است. یعنی رای به ادامه سانسور و اختناق، ترور و وحشت، سرکوب و کشتار، شکنجه و اعدام و جهل و خرافات حکومت اسلامی.

- وجود و ماهیت ولایت فقیه و قدرت مطلق رهبر مذهبی، قوانین غیرانسانی حاکم بر جامعه و سانسور و سرکوب مداوم خواست‌های عادلانه و بر حق مردم، کمترین جایی برای انتخابات و آزادی کاندید شدن و رای دادن باقی نگذاشته است. مردم تحت ستم ایران، از وعده و وعده‌های توخالی سی ساله جناح‌های داخل حکومتی که هر چهار سال یک بار برای تقسیم مجدد قدرت و حاکمیت با همدیگر رقابت و کشمکش دارند، اما به محض این که از سوی قدرت مردم احساس خطر می‌کنند، برای سرکوب وحشیانه اعتراضات مردم متحد می‌شوند. مردم ما، از این وضعیت خسته شده‌اند. آن‌ها آزادی و رفاه و زندگی درخور انسان می‌خواهند که حکومت اسلامی آن‌ها را از مردم سلب کرده است.

در چنین شرایطی، کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید) که از گوهر آزادی بی حد و حصر بیان و قلم و اندیشه و تشکل دفاع می‌کنند و همواره پشتیبان مبارزات بر حق و عادلانه جنبش‌های اجتماعی آزادی - خواه هستند؛ در حال حاضر بحث شرکت در «انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸» را بزرگترین و تلخ‌ترین طنز تاریخ می‌دانند. سران حکومت اسلامی شعور و آگاهی اجتماعی جامعه ما را دست کم می‌گیرند. در حالی که مردم جامعه ما، شایسته تحمل چنین شرایط سپاهی نیستند. برای تغییر شرایط ناگوار موجود حاکم بر جامعه‌مان، عملاً باید علیه کلیت حکومت اسلامی بود تا به روشنی و دنیای بهتر دست یافت، نه با شرکت در نمایش انتصابات برای بقای آن کمک کرد. کانون نویسندگان ایران (در تبعید) - انجمن قلم ایران (در تبعید)

۳۰ می ۲۰۰۹

باید چه مرحله ای را طی کرد و بالاخره چگونه باید استراتژی مبارزاتی را بر اساس ایجاد انترناسیونال‌های نوین و همبستگی بشریت زحمتکش در مناطق مختلف و کلیه جهان تنظیم کرد؟ اینها بخشی از سنوالاتی هستند که توسط مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها که به نخله‌های فکری و مکتبی گوناگونی تعلق دارند، مطرح می‌گردند و در آینده در فرصت مناسبی به چند و چون این سنوالات خواهیم پرداخت.

منابع و مآخذ

۱ - کارل مارکس، " سرمایه: نقدی بر اقتصاد سیاسی "، نیویورک ۱۹۰۶، بخش سوم: تولید ارزش اضافی مطلق، صفحات ۲۳۵، ۱۹۷ و بخش پنجم: دستمزدها، صفحات ۶۱۸، ۵۸۶ (به انگلیسی).

۲ - کارل مارکس، " سرمایه " ترجمه ایرج اسکندری، جلد چهارم، فصل بیست و دوم: "تبدیل اضافه ارزش به سرمایه"، صفحات ۴۹۳ - ۵۲۱ (به فارسی).

۳ - همانجا، جلد پنجم، ۱۳۴۹ خورشیدی، "درباره ایرلند"، صفحات ۶۱۹، ۶۰۷.

۴ - مایکل لی بوویتز، "فراسوی سرمایه: اقتصاد سیاسی طبقه کارگر"، لندن ۲۰۰۳.

۵ - مایکل لی بوویتز، "سوسیالیسم برای قرن بیست و یکم"، نیویورک ۲۰۰۶.

۶ - مایکل لی بوویتز، "راه انسان به سوی توسعه و رشد: سرمایه داری یا سوسیالیسم؟"، در مجله "ماتلی ریویو"، فوریه ۲۰۰۹، صفحات ۶۳، ۴. در تاریخ ۲۰۰۹/۴/۱۶ تایپ شد. اول خرداد ۱۳۸۸ پایان

.....

بقیه مقاله: رقابت های انتخاباتی و مطالبات مردم

فرصت انتخاباتی معنایش روشن است: رژیم جمهوری اسلامی رژیمی است سرکوبگر، منفور و بشدت نیازمند آن که شرکت مردم در انتخابات هایش را تایید "مشروعیت نظام" و رای به اسلام، انقلاب و نظام ولایت فقیه جا بزند. هم از این رو در دوره های انتخابات شکاف و مشاجره بر سر قدرت در درون رژیم موقتا گسترش می یابد، از آنجا که برای گرم کردن تنور انتخابات راهی جز مخاطب قرار دادن مردم و مصاحبه بخشی از مطالباتشان از سوی نامزدهای رژیم ولایت مطلقه فقیه وجود ندارد. انتخابات فرصتی برای طرح مستقل مطالبات فراهم می آورد. همین فرصت است که بویژه می تواند از سوی تشکل های مردمی در جهت طرح مستقل خواست ها و مطالبات شان و مقابله با عوام فریبی نامزدهای رژیم در مصادره این مطالبات مورد بهره برداری و تبلیغ قرار گیرد.

۱۰ خرداد ۱۳۸۸

.....

بقیه: نمایشی در ده پرده!

از بررسی انتخابات ریاست جمهوری، این حقیقت را میتوان استنتاج نمود که در آپارات جمهوری اسلامی قدرت واقعی نه در دست نهادی به اصطلاح انتخابی بلکه در دست نهادهای انتصابی چون شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضاییه و قوای نظامی متعدد است که همگی تحت هدایت مستقیم رهبر با اختیارات خدایی اش قرار دارند.

اکنون بخش بزرگی از مردم ایران نیز پی به این واقعیت مسلم برده اند، از اینرو شرکت در نمایش خیمه شب بازی بالانها را چیزی جز مددستانی به دوام و بقای رژیم استبدادی و قرون وسطایی حاکم و ایجاد مشروعیت بین المللی برای آن نمی دانند. از این رو تشویق مردم به شرکت در انتخابات خرداد ۸۸، سیاستی کاملاً اشتباه و در راستای تقویت رژیم و سنگ اندازی در برابر شکل گیری اراده مستقل کارگران و زحمتکشان ایران برای دستیابی به آزادی و برابری ارزیابی میشود.

تحریم، پاسخ آزادخواهان واقعی به این نمایش مضحک است!

خرداد ۸۸

.....

به جمهوری اسلامی بخاطر دستگیری فعالین کارگری در روز جهانی کارگران،

اول ماه مه ۲۰۰۹ در ایران اعتراض کنید !

رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی در ایران بار دیگر در حمله به جنبش کارگری و سرکوب آن و با هدف محدود کردن و پیشگیری از رشد اتحادیه ها و سندیکاها و دیگر تشکیلات مستقل کارگری در ایران، دست به دستگیری های گسترده ایی در روز جهانی کارگر زده است و هنوز تعداد بسیاری از این فعالین در زندان های رژیم به سر می برند .

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری ایران در خارج کشور در ادامه فعالیت های خود جهت توقف دستگیریها و نیز آزاد کردن همه دستگیرشدگان و فعالین کارگری در ایران از دیگر حرکات اعتراضی و افشاگرانه در این راستا پشتیبانی و حمایت کرده و میکند.

با دستگیریهای اول ماه مه امسال در ایران، در کشورها و شهرهای مختلف کمیته های ویژه دفاع با خواست فوری و بدون قید و شرط آردی دستگیر شدگان اول ماه مه تشکیل گردیده است، از جمله میتوان از کمیته های برای آزادی دستگیر شدگان اول ماه در استکهلم، فرانکفورت و کمیته دفاع از کارگران دستگیرشده در اول ماه می درپاریس و ... نام برد. نهادهای همبستگی ضمن ابراز خوشنودی از تشکیل کمیته های دفاع اول ماه مه ، فعالیت این کمیته ها را در راستای فعالیتهای خود برای خواست آزادی دستگیر شدگان اول ماه مه دانسته و در این مبارزه دوشادوش این دوستان به اشکال گوناگون در این کمپین جهانی فعالانه تا آزادی همه دستگیر شدگان و تمامی کارگران زندانی کوشیده و شرکت میکند. همه نیروها و عناصر مترقی را فرا می خوانیم که با شرکت خود در این کارزار اعتراضی ، سیاست های رژیم جمهوری اسلامی در ایجاد خفقان برای طبقه کارگر را با شکست روبرو سازیم.

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران / خارج از

کشور ۳۰ می ۲۰۰۹

- کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا

labour.kargar@gmail.com

- کمیته دفاع از کارگران ایران - نروژ

cdkargari@gmail.com

- همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - فرانسه

sstiran@yahoo.fr

- کانون همبستگی با کارگران ایران - فرانکفورت و حومه

kanoonhf_2007@yahoo.de

- کانون همبستگی با جنبش کارگری ایران - هانوفر

kanon.hannover@yahoo.de

- کمیته همبستگی کارگران ایران و سوئد

isask@comhem.se

- کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ

kanounhambasteqi@gmail.com

- انجمن کارگری جمال چراغ ویسی ankich@yahoo.co.uk

- شورای همبستگی کارگری - فرانکفورت

kaumares@web.de

- شبکه همبستگی کارگری iranwsn@fastmail.fm

- اتحاد چپ ایرانیان واشنگتن leftalliance@yahoo.com

- toronto_committee@yahoo.ca - کمیته حمایت از

کارگران ایران تورنتو کانادا

* پیوندها *

سر دبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .

*بیش از ۳۰۰ نیروی گارد تکاور

با مجوز تیراندازی بدون اخطار وارد شهر شده اند...

گزارش ارسالی به بذر

شهر زاهدان روزهای پر التهابی را پشت سر میگذارد. پس از بمب گذاری اخیر اخبار فراوانی از درگیری های مردم شیعه و سنی گزارش میشود. امروز ۱ شنبه پس از حضور مولوی عبدالحمید (امام جمعه اهل سنت زاهدان) در مراسم کشته شدگان انفجار خونبار ه شنبه، گویا مورد ضرب و شتم مردم خشمگین که نیروهای دولتی دست به تحریک آنها زده بودند قرار میگیرد و اخباری مبنی بر تیر خوردن مولوی در شهر منتشر میشود که پس از آن ساختمان صندوق قرض الحسنه بسیجیان که در مجاورت مسجد مکی -اصلیترین مسجد اهل سنت- قرار داشت به آتش کشیده شده که گفته میشود ه نفر از کارمندان آن زنده زنده در آتش سوختند. پس از آن نیز در گوشه گوشه شهر اتومبیلهای بسیاری به آتش کشیده شد و پاسگاه پلیس محله شیرآباد که محللهای از حواشی زاهدان سنی نشین و بسیار فقیر است به دست مردم محله افتاده است. پس از این درگیریهای شهری امام جمعه شهر و مولوی عبدالحمید در تلویزیون حاضر شدند و مردم را دعوت به آرامش کردند و مولوی خیر از سلامت خود داد. تمامی خیابانهای منتهی به مسجد مکی مسدود و به ساکنین اجازه تردد داده نمیشود و تمامی مغازهها حتی نانوايي ها نیز تعطیلاند. شنیده ها حاکی از آن است که ممکن است ادارجات و بانکهای دولتی نیز فردا تعطیل شوند. در ضمن اجازه برگزاری نماز جماعت نیز داده نشده است. بیش از ۳۰۰ نیروی گارد تکاور با مجوز تیراندازی بدون اخطار وارد شهر شده و گویا رفت و آمد از ۹ شب به بعد ممنوع است. لازم به یادآوری است در مورد هویت دو نفری که در روز خاکسپاری قربانیان در ملاعام به طناب دار آویخته شدند اطلاعاتی منتشر نشده است. ■

۹ خرداد ۱۳۸۸